

فهرست مطالب کتاب امام زادگان عشق در رثای شهدای گرانقدر روستای کاغذی بخشی کویرات شهرستان آران و بیدگل

صفحه

قسمتی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده های شهدای کاشان و آران و بیدگل	۲
پیش گفتار	۴
سیری در ۸ سال دفاع مقدس	۵
موقعیت جغرافیایی روستا	۷

یادنامه شهدا

حاج عزت اله بی غم	۹
مرتضی پیشیار	۱۸
حجت اله دهقانی	۲۶
سید جلیل رزاقی	۳۴
نعمت اله سیدی کاغذی	۴۲
سید مرتضی صالحی	۵۵
غلامرضا غفوری	۶۷
قاسم قنایی	۷۵
منصور قنایی	۸۰
قدرت اله قندی کاغذی	۸۴
حسین مهدی کاغذی	۸۸
قدرت اله مهدی زاده	۹۵
یاد شهدا	۱۰۵
ضمائم	۱۰۶

قسمتی از بیانات و دعای مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده های شهدای کاشان و آران و ویدگل ۱۳۸۰/۰۸/۲۰

- شهدای ما اگر چه با بال و پر احساسات پرواز کردند؛ اما راهنمای آنها عقل و منطق و استدلال بود.

- خیلی ها حقیقت را نمی بینند و نمی فهمند ؛ خیلی ها حقیقت را می بینند ولی شهادت و جرأت اقدام برای حقیقت را ندارند؛ اما کسی که هم توانایی آن را دارد که حقیقت را بباید و ببیند و هم جرأت و دلیری این را دارد که به سوی حقیقت بشتابد و وظیفه ی خود را در این راه انجام دهد، او در هر بُرهه ای از زمان که باشد، یک انسان برجسته است؛ پیر باشد، جوان باشد، نوجوان باشد، زن باشد، مرد باشد؛ در هر قشری از قشرهای اجتماعی باشد.

- شهدای ما مظهر عقلانیت دینی و مدافع حقانیت و عدالت بودند، این یک افتخار بزرگ است .

- امروز هر کس که نام شهدا را کوچک بدارد و حرکت عظیم شهادت در کشور ما را که - به وسیله ی جوانان عزیز ما در آن دوران اتفاق افتاد - نادیده بگیرد و تحقیر کند، به تاریخ این ملت خیانت کرده است.

- این زندگی می گذرد و همه کس خواهد رفت ؛ اما آن کسی سرفراز است و بُرد کرده است که رفتن او از این دنیا، برای مردم و دین و تاریخ و کشورش دستاوردی داشته باشد. چنین انسانی است که خدای متعال او را از ملائکه هم بالاتر دانسته است .

- آنچه که امروز بر عهده ی مردم است، قدردانی از شما و شهیدان است. آنچه که بر عهده ی مسئولان است، قدردانی عملی از خانواده ها و بازماندگان شهیدان و همچنین جانبازان و آزادگان است. آنچه بر عهده ی خود شماست، این است که

نام ویادشهادان رابا عمل و روحیه ی وزبان خود ، همچنان عزیزوارجمند
بدارید. دشمن باید از زبان فرزندان شهدا چیزی رابشنودکه مثل گلوله ای
در دلش اثر کند.

- آن عنصری که به این ملت و عزّت آبروداد و در واقع حیثیت و حرمت ملت
ایران راحفظ کرد ، همین شهیدان و ایثارگران بودند.

- پروردگارا! شهیدان عزیزمارا با اولیای خودت محشور کن.

- پروردگارا! این خونهای پاک در زمین ریخته را- که مایه ی عزّت این ملت
شد- تاقیام بقیّه الله الاعظم ، در نهایت مبارکی و میمنت و سربلندی قرار بده.

- پروردگارا! بازماندگان شهدا- پدران و مادران، همسران، فرزندان، برادران
و خواهران- رامشمول رحمت و لطف ویژه ی خود قرار بده .

- پروردگارا! مارا قدر دان مقام شهدا و منزلت خانواده های آنها قرار بده.

پیش گفتار

شهید سعید است و شهادت سعادت ، جایگاه شهدا در میان ما چگونه ترسیم شده است ؟ آنان چه افرادی بودند ؟

چگونه زندگی می کردند ؟ هدفشان از رفتن به جبهه و جنگ چه بود ؟ چگونه از خانواده (پدر، مادر، همسر و فرزندان) و مال و اموال دل کنند ؟ آیا آنان می دانستند که اگر بروند احتمال برگشتنشان کم است ؟

آیا خانواده شان به راحتی به آنان اجازه رفتن دادند ؟ الان پس از شهادت جایگاه آنان کیجاست ؟ ما چه کرده ایم ؟

اگر چنین موقعیتی برای ما پیش آید ما چه کاره ایم ؟ تا حالا که پیش نیامده !! آیا ما رهرو راه آنان هستیم ؟

آیامی دانیم وصیت آنان به ما چه بوده ؟ اگر می دانیم به وصیتشان عمل می کنیم ؟ آیا خصوصیات شهدا را سرمشق خودمان قرار داده ایم ؟ آیا پای درددل پدر و مادر و فرزندان این شهدا نشسته ایم ؟ آیامی دانید شهدا ناظر بر اعمال و رفتار ما هستند ؟

تا چه حد توانسته ایم خون شهیدان را پایمال نکنیم ؟ آیا خود را مادیون خود شهدای دانید ؟ بعد از شهدا ما چه کرده ایم ؟

و عجیب است عکس شهدای بینیم، عکس شهدا عمل می کنیم !!!
شادی ارواح طیبه ی شهدا صلوات.

سیری در ۸ سال دفاع مقدس

ملت قهرمان ایران در این نبرد طولانی هشت ساله با ایثار و جان نثاری خود افتخاری عظیم در تاریخ ایران زمین به یادگار گذارد که هیچ ایرانی با غیرتی در مقایسه هشت سال دفاع مقدس با تاریخ گذشته ی ایران ، این برگ زرین را فراموش نخواهد کرد چرا که وقتی :

* در سال ۱۲۲۸ ه. ق برابر ۱۱۸۶ ه. ش (۲۰۶ سال پیش) طبق پیمان گلستان ، مناطق آذربایجان ، گرجستان تا دریای سیاه از قلمرو سرزمین ایران بزرگ جدا شد.

* در سال ۱۲۴۳ ه. ق مصادف با ۱۲۰۱ ه. ش طبق پیمان ترکمن چای ، مناطق ارمنستان و نخجوان از ایران جدا شد.

* در سال ۱۲۷۳ ه. ق مصادف با ۱۲۳۱ ه. ش طبق عهد نامه پاریس ، مناطقی وسیعی از افغانستان کنونی که جزء سرزمین ایران محسوب می شد از ایران جدا گردید.

* در طول سال ۱۲۸۸ ه. ق (۱۲۴۶ ه. ش) تا ۱۳۲۳ ه. ق (۱۲۷۱ ه. ش) سرزمین پاکستان فعلی از قلمرو ایران بزرگ جدا شد.

* در سال ۱۲۹۹ ه. ق مصادف با ۱۲۵۷ ه. ش طبق قرارداد روسیه ، مناطقی از تاجیکستان ، ازبکستان و ترکمنستان که جزء سرزمین ایران بزرگ محسوب می شد ، از ایران جدا گردیدند.

* در اردیبهشت سال ۱۳۴۹ ه. ش (دوران شاه پهلوی ملعون) مجلس شورای ملی ایران در برابر کمترین فشار انگلیس و سازمان ملل ، با ۱۸۱ رأی مثبت (در برابر فقط ۴ رأی مخالف) با جدایی بحرین از ایران موافقت کردند و این ننگ را برای خود به ثبت رساندند!

ولی وقتی ارتش متجاوز عراق (صدام) در سال ۱۳۵۹ ه. ش بیش از ده ها شهر و روستا و هزاران کیلومتر مربع از سرزمین ایران عزیز را به اشغال خود در آورد ملت ایران در قالب ارتش ، سپاه پاسداران ، جهاد سازندگی و نیروهای بسیج داوطلب مردمی ، بعد از هشت سال دفاع و نبرد با دشمن متجاوز و اهداء حدود ۲۱۳۲۵۵ نفر شهید (که شامل ۱۵۵۰۸۱ نفر در درگیری مستقیم با دشمن ، ۱۶۱۵۴ نفر در حملات دشمن به شهرها ، ۱۱۸۱۴ نفر در حوادث متفرقه و ۹۸۸۹ نفر سایر موارد بوده است از این آمار تعداد ۱۵۵۲۵۹ نفر مجرد ، تعداد ۵۵۹۹۶ نفر متأهل ، تعداد ۷۰۵۴ نفر ۱۴ ساله و کمتر ، تعداد ۶۵۵۷۵ نفر بین ۱۵ تا ۱۹ ساله ، تعداد ۸۷۱۰۶ نفر بین ۲۰ تا ۲۳ ساله ، تعداد ۲۲۷۰۳ نفر بین ۲۴ تا ۲۹ ساله ، تعداد ۳۰۸۱۷ نفر ۳۰ ساله و بالاتر بوده است اجازه ندادند یک وجب از سرزمین ایران جدا و در چنگ متجاوزین باقی بماند

موقعیت جغرافیایی روستا

روستای کاغذی از توابع بخش کویرات شهرستان آران و بیدگل می باشد که در کیلومتر ۳۵ شهرستان کاشان و در مسیر جاده کاشان - بادرود امامزاده آقا علی عباس(ع) واقع شده است.

یازده شهید روستای کاغذی در صحن آستان مقدس امامزاده سلطان صالح بن موسی کاظم(ع) دفن می باشند که یک شهید متولد روستای یزدلان هم در این مکان مقدس دفن شده است که جمعا ۱۲ شهید مدفون می باشند.

وجه تسمیه

علت نامگذاری روستا به نام کاغذی:

برخی معتقدند که در گذشته ی بسیار دور در این نقطه شهری بوده به نام کاغذ پران که در آن کارخانه ی تولید کاغذ وجود داشته، اما بر اثر وقوع زلزله شهر به کلی ویران گشته است. اینان برای اثبات نظر خود به سنگ ریزه ها، آثا سفالی، کوزه شکسته ها و سکه های بدست آمده در دشت صالح آباد روستا استفاده می کنند و گفته می شود روستای یاده شده و یزدلان از قدیمی ترین روستاهای بخش به شمار می روند. بنای جدید روستا بعد از زلزله به نام کاغذی نامگذاری شده است .

مقدمه

از سال ۱۳۵۹ (آغاز جنگ تحمیلی) تا سال ۱۳۶۷ میانگین آماری جمعیت روستای کاغذی (مرد و زن) حدود ۱۰۰۰ نفر بوده است که بیش از ۱۲۵ نفر از مردان روستا در هشت سال دفاع مقدس حضور داشتند. حاصل این حضور مشارکت ۱۱ شهید، یک آزاده و چند ده نفر جانباز از ۱۰ تا ۷۰٪ با مصدومیت

هایی از جمله شیمیایی، موج انفجار و گلوله، ترکش تقدیم انقلاب نموده است. که این تعداد با عضویت های بسیجی، پاسدار رسمی، سرباز سپاه، سرباز ارتش و جهادگر در عملیاتهای مختلف با سابقه ی خوبی حضور داشتند. شغل اهالی روستا، کشاورزی، قالی بافی بوده و تعدادی هم بنایی و دامداری و خیاطی و...

سطح سواد مجموع این شهیدان نیز در مقطع ابتدایی و سیکل بوده است. تعدادی هم در امورات پشتیبانی و تدارکات در روستا حضور داشتند و تعدادی از خواهران روستا نیز با پخت نان، مربا، اهدا پول و در این امر مهم شریک بودند .

اهالی روستا (و بخش کویرات) به گویشی تکلم می کنند که به «راژی» معروف است و قدمت دیرینه دارد و این زبان در جبهه های نبرد نقش بسزایی داشته است ، مثلا می توان گفت بیشتر مسئولیت های بیسیم چی به عهده رزمندگان این بخش واگذار می شده است .

آمار فعلی روستا بالغ بر ۱۶۰۰ نفر می باشد (۱۳۹۲)



✽ نام : حاج عزت الله

✽ نام خانوادگی : بی غم

✽ فرزند : عباس

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۱/۱۱/۱۴

✽ محلّ شهادت : شوش - عملیت فتح المبین

✽ نوع عضویت و شغل : بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح(ع) کاغذی

حاج عزت الله در سال ۱۳۱۶ در خانه ای مذهبی و زحمتکش به دنیا آمد در سن کودکی مادر جوان خود را از دست داد و با زحمت زیاد در تربیت و امور زندگی خواهران و برادران خود پرداخت فردی فعال و دلسوز برای تمام افراد خانواده و خویشان و آشنایان و اهالی روستای کاغذی بود و در تعلیم و راهنمایی و حل مشکلات مردم کوشا بود و در تمام جلسات قرائت قرآنی و مذهبی حضور داشته و مداح جلسات عزاداری بوده ، قبل از انقلاب با فعالیت های مذهبی و پخش نوار سخنرانی امام (ره) برای اهالی روستا از شناخت و خصوصیات امام کوشش فراوانی داشت ، این شهید با کشاورزی و زحمت زیاد زندگی خود و خانواده را اداره می کردند و در تمام وقت ها مصحف شریف قرآن کریم را همراه خود داشت حتی در زمان کار و فعالیت ، این شهید عاشق واقعی اهل بیت بود. دلبستگی شهید به امام (ره) آنقدر بود که حتی مقداری از زمین کشاورزی خود را وقف امام نمود قطعه زمین وقفی

برکتش چشمگیر بود و برای اهالی روستا جای بسی تعجب بود درآمد آن را برای افراد فقیر خرج می نمود بعد از شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۰ به جبهه اعزام شده با اینکه فرمانده پایگاه بودند آموزش بسیجی ها را جزء وظایف خود می دانست . ایشان دارای ۷ فرزند بود و در فروردین ماه ۱۳۶۱ در عملیات فتح المبین با رمز یا زهرا مجروح شده و در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۱۴ در سن ۴۵ سالگی در بیمارستان یزد شربت شهادت نوشیدند.

وصیت نامه کامل شهید حاج عزت الله بی غم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر انسانی از مادر متولد شود خواه ناخواه مرگ در دنبال اوست و عاقبت می میرد پس چه بهتر که انسان با مرگ پر ارزشی و شهادت به سوی خدا بازگشت کند . برادر جان امیدوارم که بعد از من شما و همه برادران پیروز و موفق باشید سفارشی که من به شما دارم این است که رهبر انقلاب امام خمینی و روحانیت اصیل را رها نکنید و پشتیبان انقلاب اسلامی باشید در غم و شادی خدا را فراموش نکنید که هر چه او بخواهد همان می شود دستور اسلام را مو به مو اجرا کنید و زیر پا نگذارید که فقط اسلام است که انسان را از نابودی نجات می دهد . پدر جان در شهادت من گریه نکنید زیرا شما باید به داشتن چنین فرزندی افتخار کنید که در راه خدا شهید می شود و برادران من شما ناراحتی به خود راه ندهید زیرا گریه شما باعث خوشحالی آمریکا و دشمنان اسلام می شود . خواهران عزیزم شما در شهادت من جای مادر را پر کنید و عوض گریه کردن شادی کنید و باید باعث افتخار شما باشد. کلیه فامیل ها باید افتخار کنید که خداوند به من و شما لطف عنایت کرده و مرا به نظرد خود خوانده است و این باعث سربلندی شماست. خانواده خودم و بچه های عزیزم من از شما بسیار تشکر و قدردانی می کنم که شما به من رضایت دادید تا من به این راه قدم گذاشتم و هر چه می توانید صبر پیشه کنید که خدا صابران را دوست دارد . ان الله مع الصابرين

خصوصیات شهید:

همیشه با وضو بود و ذکر صلوات بر لب داشت-مهمان نواز و با گذشت بود- خوش اخلاق و خوش برخورد بود خصوصا با کودکان و افراد مسن- همواره در کارهای خیر بدون توقع قدردانی و رضایت فردی پیش قدم بود و همواره خشنودی خداوند را در نظر داشت- پخش نوارهای سخنرانی امام خمینی(ره) میان اهالی روستا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی-خواندن و همراه داشتن کتاب قرآن(جیبی) در تمام مواقع حتی در زمان کار و فعالیت-از جمله کارهای عام المنفعه ایشان پیشقدم بودن شهید در مسائل عمرانی و ساخت بنا و مسجد امامزاده سلطان صالح(ع) روستای کاغذی و احداث و تعریض جاده امامزادگان کوه سفید نظنز می باشد- دارای قدرت و آمادگی جسمانی بالا و نفر اول در مسابقات دو میدانی در سطح روستا

مروری بر سخنان شهید(توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

آنان که در مقام غلامی اربابشان خالصانه سر تعظیم فرود آورند سعیشان بر این بود که در تمامی شئون خود را به مولایشان نزدیک نمایند مگر نه اینکه خطابا به آقا سیدالشهداء می خوانیم: عبادت الله مخلصا حتی اتاک الیقین یعنی اینکه یقین به راه و ایده و هدف زمانی حاصل می شود که عبودیت شکل بگیرد. یقین، حاصل از عبودیت است. در وصیتنامه ی شهید عزت الله بیغم کلمه ی استرجاع(انالله و انا الیه راجعون) طلیعه ای زیبا را در سرفصل وصیتنامه به نمایش گذارده است. او حدیث نبوی را که فرموده بود: اشرف الموت قتل الشهاده : شهادت برترین مرگهاست. (بحارالانوار ج ۶۷ ص ۸ حدیث ۴) خوب فهمیده بود. چرا که شهادت را نوعی افتخار میدانست. بهترین مرگ را

شهادت پذیرفته بود. من نمیدانم از صبر چه خوانده بود و چه فهمیده بود که اینقدر در وصیتنامه اش از صبر به زبان رانده بود. دست نوشته اش را که میخواندم وقتی به خواهرانش با سرانگشت حکمت و حلم و بردباری را نشان میداد یاد ایام عاشورا کردم، آن لحظه که دختر امیر مومنان حضرت زینب(س) صدا را به واٹکلاه (حسرت و آه) بلند کرد خطاب به آقا سیدالشهداء ای کاش مرده بودم و امروز را نمی دیدم، امروز روزی است که مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن را از دست دادم. ای جانشین گذشتگان و یادگار آنها. امام حسین(ع) فرمود: یا اخیه لا یذهبن حلمک الشیطان. خواهرم مواظب باش شیطان حلم و بردباری تو را نگیرد.

شهید بیغم می دانست فرزندان حقوقی دارند به همین خاطر رضایت فرزندان را برای رفتن به نزد حضرت دوست توفیق دانست و باز پایان آنها را به صبر که محبوب خداست دعوت می نماید چرا که خدا با صابران است. ان الله مع الصابرین...

نامه فرزند شهید به پدرش:

به نام خدا، به یاد خدا برای رضای خدا و با سلام و درود به رهبر انقلاب و شهداء و رزمندگان اسلام. خدمت پدر عزیز و رزمنده و تمام رزمندگان اسلام سلام

سلامی به بزرگی نام مقدس شهدا، پدر عزیز و عزیزتر از جانم سلام، امیدوارم که در پناه ایزد منان صحیح و سالم باشی و با روحیه خود در راه خدا جانفشانی کنی و تا آزادی کربلای حسین از اسلام و مملکت دفاع کنی. اگر از احوالات فرزندان و خانواده خود جویا باشی ملالی نیست جز دوری شما، پدر مهربانم این دوری هم انشالله به زودی به پایان می رسد. پدر عزیزم اگر دلتنگ ما می شوی به امام حسین(ع) فکر کن که در صحرای کربلا کودک ۶ ماهه و ۲ ساله خود را در مقابل او به شهادت رساندند، پدرجان حالا که من این نامه را برای شما می نویسم نزدیک سال نو است، تمام دوستانم با پدرانشان برای عید می روند لباس نو بخرند و ما فقط به یاد شما هستیم که انشالله با پیروزی بگردی و برای ما لباس نو بخری و اگر هم شهید شدی ما به شما افتخار می کنیم و از شما می خواهیم که جای خریدن لباس نو برای ما دعا کنی و قول دهی که روز قیامت از ما شفاعت کنی، پدر عزیزم ما که عزیزتر از بچه های امام حسین نیستیم این عکس فرزندان را برایت می فرستم که برای آخرین بار اگر نتوانستی فرزندات را ببینی عکس آنها را ببینی، انشالله که به سلامتی برگردی و به قول خود که گفته بودی که این دفعه مرا هم به جبهه میبری، عمل کنی. پدر عزیزم با این شعر نامه ام را به پایان می رسانم: ای نامه که می روی به سویش از جانب من بیوس رویش پدر عزیزم خدا نگهدار، خداوند پشت و پناه شما رزمندگان اسلام باشد.

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار . رزمندگان اسلام نصرت عطا بفرما ۱۷/۱۲/۱۳۶۰

درد دل فرزند شهید با پدر بزرگوارش

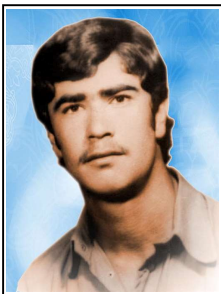
سلام پدر، سلام ای گل لاله پرپر شده در راه خدا

پدرجان، هر چه از وصف شهید بگویم کم است که شما یاران خمینی جان فشانان حسینی هستید هر چه که از عمر شما کم شد هزاران برابر بر مقام و منزلت شما افزون و افزونتر شد . پدر عزیزم ، خیلی خوشحال هستم که افتخار من بودی و خواهی بود همیشه شکرگزار خداوند منان هستم و خواهم بود که چنین پدر دلیری داشتم که جان خود را در راه خداوند فدا کرد. ای به فدار تو پدر عزیزم که همیشه زنده هستی و خواهی بود طبق آیه شریف قرآن که می فرماید « گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند» و باز هم در وصیت نامه ات نوشتی (انا لله و انا الیه راجعون) ما از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست . پدرجان به ما گفتی در تمام سختی ها صبر کنیم که خداوند صابران را دوست دارد ما هم به وصیت شما عمل کردیم اگر هر چه سختی در این دنیا دیدیم و خواهیم دید فقط و فقط از خداوند طلب صبر کردیم و می کنیم ، خدایا به داده و نداده هایت شکر که داده هایت نعمت و نداده هایت حکمت ، خدایا شکر از همه نعمت و صبری که به ما دادی . پدرجان به اینکه آنقدر دلتنگ شده ام که

آرزو دارم یک لحظه سرم را بر شانه هایت بگذارم دلم آرام شود، آرزو دارم یکبار دیگر صدای قرآن خواندن و ابوالفضل ابوالفضل گفتند را در عزا خانه ابوالفضل بشنوم دلم برای نوحه ای که می خواندی (رفتم که آبی آورم - بهر سکینه در حرم - دستم جدا شد - فرقم دوتا شد) پر می زند ولی یک لحظه به یاد آن موقعی که گفتنی همیشه صبر زینب وار داشته باشید می افتم باز هم به خودم می گویم صبر داشته باش و از خداوند هم می خواهم که صبر عطا کند پدر عزیزم بعد از شهادت تو هر جا کودکی را می دیدم که با پدرش هست و کلمه پدر به گوشم می خورد دلم می لرزید به یادت می افتادم ولی با خودم می گفتم من که تنها نیستم خدا را دارم به ما می گفتند هر چه ارزوی دارید به خدا بگویید ما هم به خدا گفتیم : اگر در این دنیا زود یتیم شدیم در عوض در آخرت ما را به ملاقات پدر عزیزمان برسان و به ما توفیق ده تا راه راست را انتخاب کنیم که در آخرت شرمنده خدا، انبیا و شهدا نباشیم.»

پدر جان رفتی و دامادهای عزیزت سید مرتضی صالحی و بعد از آن مرتضی توکلی هم به جمع شهدا پیوستند و بعد از چند سال دیگر مادر جوانم را از دست دادم . مادری که برای بزرگ کردن و پرورش ما سختی ها و مشکلات زیادی کشید و دم برنیاورد. مادری که با همه سختی ها یک تنه جنگید و ما را به ثمر رساند و از هفت یادگاران پاسبانی کرد . پدر عزیزم بعد از ۲۸ سال برای اولین بار در سال ۱۳۸۹ سال نو را در منطقه فتح المبین در سنگرت ، عید را با شما بودیم و از خداوند می خواهم تا زنده باشم هر سال با شهدا در مناطق جنگی باشم و سال نو را با شهدا در کنار سنگر پدرم شروع کنم ، پدرجان هیچ وقت یادم نمی رود، لحظه ای که مجروح بودی گفתי بیاد دخترم

دست را ببوسم نامه هایی که برای من می فرستادی به من و همزمانم روحیه زیادی می داد من به شما گفتم پدر جان من باید دست شما را ببوسم که در راه خدا در دفاع از اسلام جنگیده ای و در برابر دشمنان ایستاده ای تا ما و دیگران با آرامش زندگی کنیم ، پدر جان گفتم انشا الله هر وقت به کربلا بروید و از سنگر من که خونم ریخته عبور می کنید یاد من و شهدای دیگر هم باشید. پدرجان گفتنی ها زیادی دارم که اگر بخواهم بگویم به اندازه یک دنیا درد دل و گفتنی است انشا الله خداوند به ما توفیق بدهد که از خون شما پاسداری کنیم تا بتوانیم از دستورات الهی به خوبی رعایت کنیم . والسلام.



✽ نام : مرتضی

✽ نام خانوادگی : پیشیار

✽ فرزند : علی

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۴/۰۳/۰۵

✽ محلّ شهادت : جزیره مجنون - عملیات پدافندی

✽ نوع عضویت و شغل : پاسدار

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح(ع) کاغذی

مرتضی فرزند مرحوم علی متولد ۱۳۴۴ در یک خانواده مذهبی و متدین دیده به جهان گشود. متأهل و دارای دو فرزند. خود شهید آخرین فرزند خانواده و دارای شش برادر بود. ایشان تاسن ۶ سالگی از نعمت پدر برخوردار بود و در سن هفت سالگی پدر را از دست داد. در این زمان وظیفه مادر در تربیت و اداره امور زندگی سخت تر شد. در سن هفت سالگی وارد مدرسه ی ابتدایی روشندل (شهید بیغم فعلی) روستای کاغذی شد تا مقطع پنجم ابتدایی به تحصیل پرداخت و بعد به دلیل مشکلات مالی و معیشتی نامناسب و تنهایی مادر در خرج و مخارج زندگی ایشان به ناچار دست از ادامه تحصیل کشید و مشغول به کار کشاورزی، کارگری و صیفی کاری شد. در سن ۱۷ سالگی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو فرزند بود و فرزند اول یک سال و نیمه بوده که ایشان به خدمت مقدس سربازی رفته و چهار ماه از خدمتشان گذشته (۱۳۶۳/۱۱/۲) صاحب فرزند دوم می شود. دوران خدمت مقدس سربازی با اعزام از سپاه پس از آموزش در لشکر ۸ نجف اشرف با فرماندهی سردار شهید احمد کاظمی

شروع شد. سرانجام شهید در سن ۲۰ سالگی در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۵ در ۳۰ کیلومتری منطقه ی عملیاتی پاسگاه هوپزه در جاده صاحب الزمان (عج) درحال برگشت باخودرو تویوتا از انجام عملیات جهادی به همراه فرمانده خود سردار شهید احمد کاظمی با حمله هوایی بر اثر سانحه و ضربه مغزی به درجه رفیع شهادت نائل آمدند .

وصیت نامه شهید مرتضی پیشیار

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
 با درود و سلام بر پير جماران خميني بت شكن، كه از سالهاى تاريخ ظلماني
 به سوى نور، رهبرى نمود و با حول و قوه الهى با كمك امت به پخواسته كه
 فقط براى پيروزي اسلام عزيزمان قيام كرده بودند و حكومت جمهورى
 اسلامى ايران كه حكومت الله است جايگزين آن حكومت طاغوت نمودند اميد
 است كه اين حكومت الهى بر تمام كشورها حاكم شود، انشا الله اينجانب
 مرتضى پيشيار كه با آگاهى كامل به جبهه حق عليه باطل مى روم خدا را
 سپاس مى گويم كه مرا در اين زمان قرار داده است تا بتوانم اسلام عزيز را
 بشناسم و خدا را شكر مى كنم كه اين توفيق نصيب شده است تا بروم به يارى
 اسلام بشتابم و به فيض شهادت كه آن هم اگر خداى متعال قبول نمايد نصيب
 بشود و اين شهادت آرزوى هر مسلمان است آرى درخت اسلام به خون
 مسلمانان بايد آبيارى شود تا در جهان سرافراز بماند، چنان امام حسين(ع) در
 كربلا گفت : اى شمشيرها مرا دريابيد و امام امت فرمود اگر ما در جنگ
 بكشيم و يا كشته بشويم پيروзим، در اين صورت ديگر جاي هيچ نگرانى
 نيست و از همه مهمتر ما كه يك عمر گفتيم اى حسين زهرا اگر در كربلا
 بوديم به يارى تو مى آمديم الان كربلاى ايران همان كربلاست و هيچ فرقى
 نمى كند. و اما اى برادرانم شما در فكر اين نباشيد كه چقدر شهيد مى دهيم و
 كى جنگ تمام مى شود ، جنگ آن روزى تمام مى شود كه اسلام بر كفر
 جهاني پيروز گردد ما بايد مظلوميت و غريبي حسين (ع) را در نظر بگيريم، و
 به يادياوريم موقعى را كه در سرزمين كربلا در راه اسلام از جان و مال و

خانواده ی خود گذشت و آنها را تحویل خدا داد و ای مسلمانان که جان و زندگی و مالتان را به این انقلاب و اسلام کمک می کنید من همین را می دانم که هر کس عاشق الله شد دست از همه چیز شسته و به سوی او می رود و این را به خوبی احساس کرده و می کنم که نباید مسئولیتی که در قبال انقلاب و خون شهدا دارم جهت مقابله با کفار بعثی به کار ببرم و این راه مقدس را وظیفه ی الهی می دانم اگر چه در این راه به شهادت برسم و به فرموده امام اگر شهید بشویم پیروزیم و اگر بکشیم پیروزیم . ای مردم شهید پرور گوش به فرمان ولایت فقیه باشید و به فکر آخرتتان باشید آیا توشه ای برای آخرتتان جمع کرده اید مگر کسی که به مسافرت می رود با دست خالی می رود آن هم به چه مسافرتی، ملاقات با معبود و با پیامبر آیا با دست خالی شرمند نخواهید بود در جواب خدا چه حرفی دارید ما برای خدا به جنگ می رویم و امید آن داریم که صدامیان را نابود کنیم من از شما مردم همیشه در صحنه و قهرمان ایران خواهانم که پشتیبان امام و ولایت فقیه باشید من از همه بردارانم خواهش دارم که در شهادت من صبر و استقامت داشته باشند که خداوند با صابرین است و از مادرم خواهش دارم که در شهادت من صبر داشته باشد و شما ای اهالی روستای کاغذی اگر بدی از من دیدید من را به بزرگواری خودتان ببخشید .

در پایان سلامتی و طول عمر امام امت را از خداوند متعال خواهانم .
خدايا خدايا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار . والسلام .

خصوصیات اخلاقی:

اهل نماز و روزه - توجه و عمل به احکام و سایر فرائض دینی و مذهبی (شرکت در مراسم عزاداری و سوگواری اهل بیت) - شرکت در کلاس های قرآن - پایبندی شدید به انجام صله ی رحم و معاشرت و همنشینی با همه افراد بخصوص افراد سالخورده - کمک به فقرا و تنگدستان - حساسیت نسبت به حجاب و حال و حرام - کسب روزی حلال - همیشه تبسم بر لب داشته - خوش رو و خوش رفتار بود مخصوصاً نسبت به کودکان و افراد سالخورده - صبور و بردبار و شوخ طبع - علاقه خاص به والدین و برادران و احترام آنان و کمک به ایشان در انجام امور کشاورزی - توجه ویژه در امور شخصی زندگی خود - اهل مطالعه مخصوصاً کتب و آثار امام خمینی (ره) - داشتن صداقت و دوستی خالصانه نسبت به دوستان و همسن و سالانش از جمله شهیدان مهدی کاغذی و سیدی - وجه اشتراک با شهید مهدی کاغذی در مهارت تیراندازی و متور سواری - ارادتمند به اهل بیت مخصوصاً سرو و سالار شهیدان امام حسین (ع) - پیرو ولایت فقیه

مروری بر سخنان شهید (توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

انتخاب آگاهانه در بیان شهید مرتضی پیش یار یکی از بزرگترین قله های کلامی در وصیتنامه ی شهید مرتضی پیش یار. نمایان است او که در همان ابتدای وصیتنامه ی خویش بهترین انتخاب خود را اعلام می کند. انتخابی از روی علم یقین و آگاهی. آری او که رفتنش را از روی آگاهی کامل می داند چنین می نویسد: "با آگاهی کامل به جبهه ی حق علیه باطل می روم."

شهادت فنا شدن انسان برای نیل به سرچشمه ی نور و نزدیک شدن به هستی مطلق هست. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است شهادت مرگی از راه کشته شدن هست.

شهید آگاهانه و به خاطر هدف مقدسش و به تعبیر قرآن (فی سبیل الله) انتخاب می کند.

چقدر محکم و استوار حتی قلمشان نیز با صلابت خاص بر صفحه ی کاغذ می لغزد. الا خوف علیهم و لا هم یحزنون. (۱۷۰ سوره ی آل عمران) خیلی کارشناسانه در برگه یادگارش جهانی شدن اسلام را گوشزد کرده و به تعبیر قرآن کریم:

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله... او خدایی است که رسول خدا را قرآن و دین حق به عالم فرستاد تا او بر همه ادیان غالب گرداند. (فتح ۲۸)

روزی اربعین بود جابر کنار مرقد مطهر حسین بن علی (ع) خود را یاری کنند. و ادامه دهنده ی راه حسین شهید (ع) خوانده و یک روز دیگر در کربلای ایران شهید پیش یار خود را ادامه دهنده ی راه سیدالشهداء دانست و گفت:

الان کربلای ایران همان کربلاست و فرقی نمی کند.
 ملاقات با معبود را فراموش نکنید با دست خالی رفتن در نزد پیامبراسلام(ص)
 جز شرمندگی چیزی دیگری را به همراه نخواهد داشت.
 و این سفارش آخر شهید مرتضی پیش یار بود:
 راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم خانه پردازیم و سوی خانه یزدان
 شویم
 طبل جانبازی فرو کویم در میدان دل بی زن و فرزند و خال و همسر و
 سامان شویم

نامه فرزند شهید به پدر :

خدایا مگر کوه دیدی که این غم بزرگ را بر دلم نهادی ؟ چگونه باور کنم بی
 پدری ! پدری که همه وجودمان بود.
 سلام پدر ! ای غزل ناب هستی ! ای یادآور خاطرات خوب کودکی ام ! ای
 لاله سرخ گون کربلای عشق . چه زود رفتی و مرا با غم هایم تنها گذاشتی ،
 آخر من بدون تو با چه کسی درد دل کنم . که به هر سو می نگرم جز مادر و
 خواهر مهربانم محرمی بر سرار خود نمی یابم . پدر جان آیا آن روزی که می
 رفتی دیگر رویم را نبوسیدی و به من قول ندادی که برخواهی گشت . کودکی
 ۴ ماهه بودم که تورا در لباس مملو از گل یاس آوردند آری آن روز دریافتم
 تنها تو را در قلبم می توانم دریابم و تنها نامت برای من باقی مانده است . ای
 کاش می شد در خلوت شب برای یک بار هم که شده به سرود پر از درد من
 گوش فرا دهی و در اعماق قلبم و در کوچه های وجودم قدم بگذاری و
 احساس را درک کنی همانند من که سال های بی قراری و در انتظار -

روزهای عمرم را سپری کردم به امید آنکه شاید روزی با تو بودن را احساس کنم و از نگاه گرم و پر عطوفت ، نگاه سرد و افسرده ام را لبریز کنم . اما در آستانه ی شکفتن ریشه وجودم خشک شد. دیر سالی است که بغض سنگین در گلو دارم بغضی که اشک های بی پایان نیز نمی تواند آن را بشکند سالیان زیادی است که درد دل هایم را از درون قاب چوبی عکست به من لبخند می زنی و با نگاهت حرف های مرا می شنوی .این نگاه مهربان و آسمانی که در چارچوب قاب خانه نشسته است . چقدر عمیق است و مرا تا دورها می برد من غبار عکس تو را بر دیدگانم نمی گذارم اینها غبار نیستند خاک مبرکند اینها غبار نیستند توتیای چشم عاشقان و دلسوختگانند. ای کاش غبار بودی و در گوشه این قاب گم می شدم . نگاه تو پر از امید است . نگاه تو فردای روشنی را بشارت می دهد.



✽ نام : حجت اله

✽ نام خانوادگی : دهقانی

✽ فرزند : میرزاعلی

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۷/۰۳/۲۳

✽ محلّ شهادت : شلمچه - عملیات بیت المقدس

✽ نوع عضویت و شغل : بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح (ع) کاغذی

حجت اله|فرزند مرحوم حاج میرزا علی فرزند دوم خانواده و دارای ۶ برادر و ۶ خواهر و دارای ۳ فرزند پسر بود. قد ایشان ۱۷۳ سانتی متر و دارای گروه خونی B مثبت بودند. در سن ۶ سالگی به مدرسه رفت و تا کلاس پنجم ابتدائی درس خواند و بعد از ترک تحصیل در کشاورزی و دامداری به پدر خود کمک می کرد. در سن ۱۸ سالگی ازدواج کرد و بعد از ۲ ماه از تاریخ ازدواج به مدت ۱۵ روز به سربازی رفت به علت اینکه انقلاب شد از خدمت سربازی معاف شد در سال ۱۳۵۹ خداوند یک پسر به ایشان داد بچه اش ۷ ماهه بود که در سال ۱۳۶۰ به علت نیاز به نیرو برای جنگ تحمیلی عراق به ایران به خدمت سربازی فراخوانده شد. بعد از یکسال از خدمت بازگشت و مشغول به کشاورزی و بنّایی و همچنین در اداره جهاد سازندگی مشغول به جمع آوری مواد مورد نیاز جبهه می پرداخت. بیشتر در فصل زمستان و پاییز به جبهه می رفت ۲ ماه جبهه رفت ۱ ماه و ۴۰ روز پیش خانواده بود. فرمانده دسته گروهان دریکی از گردان ها در عملیات بیت المقدس هفت بود و در

سال ۱۳۶۴ دومین فرزندش (پسر) به دنیا آمد . شهید دهقانی در ۳۰ سالگی مورخ ۱۳۶۷/۰۳/۲۳ در عملیات بیت المقدس هفت ، منطقه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سینه به مقام عالی شهادت نائل آمدند. و در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۲ (۱۰ روز پس از شهادت پدر) فرزند سوم شهید (پسر) به دنیا آمد.

وصیت نامه شهید حجت اله دهقانی

بسم الله الرحمن الرحيم

ربنا افرغ الينا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا على القوم الكافرين فليقاتل في سبيل الله الذين يبشرون الحياه الدنيا بالاخره و من يقاتل في سبيل الله فيقيل و ينقلب فسوف نوتيه اجرا عظيما

با درود بر سيدالشهدا حسين بن على (ع) مظلوم كربلا و با سلام بر وارثان و حافظان كربلا سلام بر كربلا و راهيان كربلا و با درود به امام زمان و نايب بر حقش امام امت و سلام و درود بر روان پاک شهيدان

خدایا تو را شکر می کنم که در این زمان مارا قرار دادی که رهبری به ما عنایت کردی که ما را از تاریکی ها و فساد ما را نجات داد و ما را به استقلال هدایت نمود اینجانب حجت اله دهقانی با شناختی که از انقلاب اسلامی ایران و رهبری امام خمینی دارم حرکت خویش را به سوی جبهه آغاز کرده ام که تا بتوانم دین خود را به این انقلاب و خون شهدا که در راه به ثمر رسیدن این اسلام عزیز اهداء نموده اند اداء نمایم . که در روز قیامت سرافکنده نباشیم در پیشگاه عدل الهی .

از پدر و مادر و برادران و خواهران می خواهم که این انقلاب و این امام را تا سر حد جان حمایت کنند و نگذارند دشمنان اسلام ضربه ای به این انقلاب بزنند و مرا ببخشند و از همسر می خواهم که زینب گونه و فاطمه وار از خون شهیدان پاسداری کند و فرزندان مرا در راه اسلام تربیت کامل نماید و مرا هم ببخشد و حلال کند که انشا الله دعا کنید که با پیروزی کامل رزمندگان اسلام به حرم ابا عبدالله برسند.

چون انسان باید وصیت نامه خود همیشه آماده باشد و مرگ هر جا که انسان عمرش تمام شد به سراغش می آید من این وصیت را نوشتم و با عجله نوشتم و بد خط هم نوشتم ، وصیت نامه اصلی را در جبهه خواهم نوشت .

انشا الله خداوند در برابر مشکلات صبر عطا بفرماید که روز قیامت خداوند به حساب همه ما خواهد رسید از پدر بزرگوارم و مادرم کمال تشکر را دارم که این زحمات را خواهند کشید و خداوند به آنها اجر و پاداش بدهد انشا الله و ضمناً اسم فرزندانم اگر دختر بود بتول و اگر پسر بود رسول بگذارید. [آخرین فرزند شهید]

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار ۶۷/۳/۱۸ حجت اله دهقانی

خصوصیات شهید:

خوش خلقی - اهمیت به خانواده و فرزندان - پاک دامنی - قرائت زیارت عاشورا و قرآن بصورت روزانه - مداحی برای اهل بیت در هیئات مذهبی روستا - مطالعه ی کتب مذهبی - بیشتر روزهای دوشنبه و پنج شنبه در ماه روزه می گرفتند. - خوش اخلاق ، خوش رفتار - به نماز جماعت اهمیت خاصی می دادند . مطالعه ی کتاب شهید دستغیب - صبور بودن - کمک به فقیران - خواندن دعای سلامتی امام زمان (عج) را ایشان در مسجد شروع کردند. - برگزاری دعای توسل و کمال حتی در شرایط بد آب و هوایی در برف و باران - با توجه به شغل ایشان که به پیشه ی بنایی مشغول بوده اند در ساخت بنای اولیه ی پایگاه بسیج مالک اشتر روستای کاغذی نقش بسزایی داشتند - نقش فعال در جمع آوری کمک های مردمی در روستا به جبهه - تابعیت

ولایت فقیه- تلاش در ایجاد وحدت و یکپارچگی بین مردم روستاهای فقید به ادای فریضه نماز شب

مروری بر سخنان شهید (توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

نماز در نگاه شهید حجت الله دهقانی:

سفره ی نطق شهیدان بسیار وسیع تر از آن است که ما بتوانیم به همه ی ظرف های پر شده از غذاهای فکری توسط آنان سری بزنیم ولی در حد کشش دید و ذهن نگاهی دیگر بر وصیتنامه ی پر محتوای شهید حجت الله دهقانی می اندازیم. او که در آغاز اشاره ای زیبا به نعمت هایی همچون نعمت حیات که بزرگترین نعمت خداوند است اشاره فرموده.. الحمدلله علی ما انعم الله چه زیبا نیایش را ادامه می دهد:

ترا سپاس که عقل که بوسیله همان تورا عبادت کردیم به ما اعطا فرموده ای و به فرمایش آقا رسول الله (ص): قوام المرء عقله و لادین لمن لا عقل له اساس موجودیت انسان عقل اوست و آن کسی که عقل ندارد دین ندارد. (بحارالانوار ج ۱ ص ۹۴ ح ۱۹)

و چه زیباست بوسیله ی این عقل ای شهدا به سرمایه ای تمام نشدنی دست یافتید حتما این حدیث آقا امیرالمومنین آویزه ی گوشتان بود که فرمودند: لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل
هیچ بی نیازی همچون عقل نیست و هیچ فقری همچون جهل. (نهج البلاغه کلمات قصار ۵۴)

شهید دهقانی عزیز در فراز بعدی وصیتنامه اش نماز را به قلم دستور نوشتن داده. او هم مثل همه ی شهدا به وسیله ی نماز بالهای پرواز خود را آماده کرده بود. درست است آنها معبرهای روی زمین را یک به یک باز کردند و راهی

برای عزت و سربلندی این مرز و بوم گشودند. اما ابتدا معبر سلوک را باز نمودند و آن توجه خالصانه به نماز است. نماز اولین قدم سلوک الی الله است. تا حریمش می روم با بال پرواز نماز تا خدا خواهم سفر کردن به اعجاز نماز

کیستم تا من بگویم: ذکر او دارم به لب کاین زبان از اوست، او خود نکته پرداز نماز

چشم دل را باز کن تا باز بینی روی دوست تا رسد برگوشت از گلدسته آواز نماز

از حجازی صوت قدسی را که دارد شور عشق می نوازم در سه گاه وصل باز ساز نماز

سجده ی افلاک را پایان نباشد لحظه ای جنبش هر ذره دارد شوق آغاز نماز

رایت سبزی که برپا داشت دست پیک عشق هست در این گنبد نیلی سرافراز نماز

کامل اندیشه را بیخود پریشان میکنم در نخواهم یافت جز از راه دل راز نماز

آن علمداری که شد آگاه از سر سجود در منای عاشقی گردید سرباز نماز

در فرات تشنه کامی دستت شست از جان خویش تا دل خود را کند آئینه پرداز نماز

سفارش اول شهید دهقانی نماز است و آخر هم نماز. البته او ننوشته نماز بخوانید بلکه عین عبارت سفارش ایشان این جمله است:

سفارشی دارم به برادران که نماز را به پا دارند نه تنها تئوری نماز بخوانند بلکه برپا دارند نماز را.

یکی از ابزارهایی که امثال شهید دهقانی را به این کمال و سعادت رساند آگاهی آنها بود. شناخت درست از خود و خدای خود که در این زمینه حتی شهید دهقانی به تأکید از غفلت، خطرات و پرهیز از آن سفارش کرده است. این فوز عظیم و از اصحاب الجنه شدن نتیجه ی خودآگاهی است.

قرآن کریم نیز با لطافت خاصی به مسئله ی غفلت اشاره فرموده:
ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم اولئك هم الفاسقون لا يستوي
اصحاب النار و اصحاب الجنه، اصحاب الجنه هم الفائزون
مانند که کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده اند و او نیز آنها را دچار خود
فراموشی کرد آنان همان نافرجاماند دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند
بهشتیان که کامیابند. (سوره ی حشر آیه ی ۱۹)

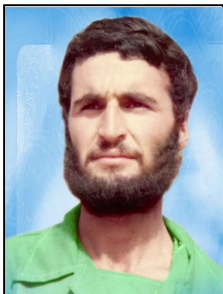
خاطرات شهید دهقانی

یه روز شهید دهقانی راهی جبهه شد و با ۲ نفر هم‌رمز که رادر بودند هم‌سفر شد. همگی آماده ی رفتن بودند که مادر این ۲ برادر رسیدن و شروع به گریه و زاری کردن ، مادرشان از آنها خواست که یکی از آنها به جبهه برود و دیگری بازگردد.

برادر کوچک راضی به بازگشت شد ، سپس شهید دهقانی مقداری پول به برادر کوچک داد و به او گفت : که دیروز در دست فرزند خردسالم تعدادی دکمه پیدا کردم ، متوجه شدم که بدون این که متوجه شوم در فلان مغازه خیاطی برداشته ، برو این پول را به خیاط بده و از او طلب حلالیت بکن.

یکی از هم‌رم‌های شهید حجت الله دهقانی می گوید:

در اواخر عمر ایشان یک روز او را در سنگر تنها دیدم و فهمیدم که چهره ی او بسیار نورانی شده و متاوت از دفعات دیگر است به یقین دانستم که او این بار به شهادت خواهد رسید. نزد ایشان رفته و به ایشان گفتم که از چهره ات مشخص است که این بار شهید خواهی شد ، می خواهم به من قول بدهی که در آن دنیا شفاعت ما هم بکنی ایشان لبخندی می زند و می گوید ما از این لیاقت ها نصیب مان نمی شود اتفاقاً چند روز بعد این قضیه ایشان به مقام شهادت نائل می گردد.



✽ نام : سید جلیل

✽ نام خانوادگی : رزاقی کاغذی

✽ فرزند : سیدعابدین

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۳/۱۲/۲۶

✽ محلّ شهادت : جزیره مجنون - عملیات بدر

✽ نوع عضویت و شغل : پاسدار

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح (ع) کاغذی

نقل قول از مادر شهید : نام شهید ، با توجه به علاقه ی وافر پدر شهید به روحانی آن وقت روستا که سید جلیل نام بوده برگرفته شده است و سید جلیل فرزند حاج سید عابدین مسئول تارکات گردان در لشکر ۴۱ ثارالله کرمان - ایشان متأهل و چهارمین فرزند خانواده بوده و دارای یک برادر و ۶ خواهر - کودکی اش تفنگ بازی را دوست داشت و برای خودش از چوب تفنگ می ساخت ، در سن ۷ سالگی در مدرسه روشندل روستای تا کلاس ۵ ابتدایی تحصیل کرده و تحصیلات راهنمایی را در ابوزیدآباد گذراند - بعد از اتمام تحصیلات راهنمایی به کشاورزی روی آورد و در امورات کشاورزی به پدر خویش کمک می کرد و سال ۱۳۵۹ وارد بسیج شده و سال ۱۳۶۰ حدود ۶ ماه در اهواز شهرک دارخوئین بود و بعد از آن به مدت ۹ ماه در ایرانشهر استان سیستان و بلوچستان حضور داشت - که از ناحیه کتف و چشم توسط گروهک کومله در ایرانشهر مصدوم شد- در عملیات های خیبر و والفجر ۱ ، بدر (جزیره مجنون شرق دجله) حضور داشت . با توجه به شاغل بودن در

سپاه پاسداران به پیشه ی کشاورزی نیز مشغول بوده است - نسب شهید برابر شجره نامه ی با ۲۸ واسطه از ذریه حضرت جوادالائمه می باشد ، جدایشان مرحوم سید رزاق از روحانیون جلیل القدر و عارف بالله بوده - شهید در سن ۱۹ سالگی ازدواج کرده و یکبار به مشهد امام رضا (ع) مشرف شد و در سن ۲۰ سالگی در تاریخ ۱۳۰۶۳/۱۲/۲۶ بر اثر اصابت ارکش به پای راستش در عملیات بدر واقع در جزیره مجنون در شرق دجله به شهادت رسیدند.

به نقل از برادر شهید :

در سال ۱۳۶۲ ساعت ۸:۳۰ شب در حال رساندن غذا به رزمندگان در جزیره مجنون در ۷۰ متری خط مقدم عراقی ها گرفتار نیروهای اطلاعاتی بعثی ها شده و توانسته به هر وسیله ی شده فرار نماید ، با توجه به جراحی که داشته خود تا صبح داخل کانالی مخفی شده و پس از برقراری ارتباط با نیروهای خودی ایشان را به موقعیت گردان خود می رساند

وصیت نامه شهید

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب امام خمینی بت شکن و با درود و سلام به ملت شهید پرور جمهوری اسلامی ایران و بادرود و سلام به خانواده های شهدا مخصوصاً خانواده های شهید بی غم و شهید صالحی و شهید قنایی و برادر عزیزمان حسین مهدی زاده [مهدی کاغذی] که مفقودالامر است و با درود و سلام به شهیدان گلگون کفن اسلام که با خون خود درخت اسلام را آبیاری نمودند و با درود و سلام به رزمندگان اسلام که در جبهه حق علیه باطل می جنگند و با درود و سلام به پاسدار حرمت خون شهیدان .

یدالله مع الجماعه . دست خدا همیشه همراه جمعیت متحد و یکپارچه است .

الله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه . تاهنگامی که شخص به یاری برادر خویش می پردازد خداوند یاور اوست .

بسمه تعالی

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و یاری گر مستضعفان و درهم کوبنده ستمکاران وصیت نامه خود را آغاز می کنم، من کوچکتر از این هستم که برای شما وصیت بکنم ولی بر حسب وظیفه ی شرعی خود دانستم که چند کلمه وصیت بکنم من بر حسب وظیفه شرعی خود دانستم که به کمک رزمندگان اسلام بشتابم و از مرز و بوم خود دفاع نمایم و تا آخرین قطره خون که در بدنم داشتم جنگیدم و به آرزوی دیرینه خود رسیدم و شما ای برادران و خواهران من که در این مدت در سپاه یا جبهه بودم هیچ کاری برای اسلام نکردم چون شهیدان انقلاب حق بر گردن ما داشتند و می بایستی زودتر از این به کمک اسلام بشتابیم و ای برادران و خواهران من چند کلمه درباره روحانیون عزیز که در اوایل انقلاب شجاعت به خرج دادند می گویم ، روحانیون بودند که در زمان طاغوت مخفیانه برای اسلام کار می کردند و به برکات امام در سال ۵۷ بود که روحانیون در حوزه علیمه قم تظاهرات کردند و چندین تن از روحانیون به شهادت رسیدند و بعد به هوشیاری ملت ایران و همبستگی خود با روحانیون انقلاب را شروع کردند و انقلاب عزیزمان را به پیروزی کامل رساندن و اگر روحانیون عزیز ما قیام نمی کردند شاید ما تا قرن های دیگر زیر بار سلطه ابرقدرت ها بودیم و ابرقدرت ها ما را مثل برده های خود می دانستند و پس شما ای برادران و خواهران دانسته باشید قدر روحانیون را داشته باشید که این روحانیون عزیز زحمت زیاد برای انقلاب کشیده اند و شما ای برادران و خواهران عزیز شما باید اتحاد و یکپارچگی

خود را حفظ کنید و همیشه به یاد خدا باشید ، مسجدها را رها نکنید در دعا‌های کامل و توسل شرکت کنید و در دعا‌های ندبه و سایر دعا و نماز جماعت ها شرکت کنید و به کمک رزمندگان اسلام بشتابید و به جبهه کمک کنید، کمک های نقدی و مالی و تفرقه میان مردم ایجاد نکنید و غیبت مردم نکنید زیرا باید در دنیای آخرت جواب گو باشید و شما تا توان دارید به اسلام کمک کنید و شما ای جوان های عزیز اسلام به شما جوان ها احتیاج دارد .

حالا چند کلمه ای برای پدر و مادرم می گویم باری خدمت پدر و مادرم اگر من شهید شدم یک امر الهی است خدا که یک نعمت را به شما داده است و دوباره همان نعمت را از شما گرفته است پس شما ناراحت نباشید یک سرافرازی است برای خانواده شما ، و اگر من شهید شدم شما نباید گریه کنید و باید خوشحال باشید و چون اگر گریه کنید امکان دارد که دشمن سوء استفاده نماید و من نمی گویم که حتما گریه نکنید اگر خواستید گریه کنید برای امام حسین(ع) گریه کنید و اگر برای من گریه کنید شاید اجر من در پیش خدا از بین برود و شما ای پدرم و مادرم و برادر عزیزم و ای خواهران یک به یک من را باید ببخشید و حلال کنید و ای برادر عزیزم باید راه من را ادامه بدهی به امید پیروزی رزمندگان اسلام .

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگهدار - سید جلیل رزاقی

خصوصیات شهید:

اهل نماز و روزه و مسجد- حضور در مراسم های دعای توسل و کامل - بیشتر اوقات خود را در مجموعه بسیج میگذراند- فردی صدیق و صبور و با محبت بود- معتقد عملی به فرائض دینی و مذهبی- نحوه ی برخورد ایشان

با پدر و مادر و خانواده بسیار عالی و نمونه بود- با مردم و دوستان بسیار با محبت بود و برخوردی دوستانه و با صداقت و مهربانی داشت- مطالعه ی کتب دینی و مذهبی و شرکت در جلسات وعظ و مذهبی- توصیه و تأکید ایشان به خانواده در مورد اینکه هرکاری انجام می دهید فقط بخاطر خدا باشد، دست از امام خمینی بر ندارید، گوش به فرمان رهبر انقلاب حضرت امام باشید- گذشتن از مال و جان و خانواده در راه خدا و عدم تعلق به مادیات دنیا تا حدی که شهید هنگام عزیمت به جبهه هنگامیکه با ممانعت پدر مواجه می شود می گوید: اگر تمامی دارایی خود را به من بدهید دست از جبهه بر نمی دارم، مگر بهتر و عزیزتر از علی اکبر امام حسین (ع) هستم؟

مروری بر سخنان شهید (توسط حجت الاسلام والمسلمین ملکی):

وقتی می خواستم وصیتنامه ی شهید سید جلیل رزاقی را بنویسم به این شعر برخورددم و دلم نیومد ننویسم چون خیلی به جا بود:

هرکس که تورا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه ی تو هر دو جهان را چه کند
مثل همه ی شهدا قلمی ساده، شیوا و گیرا

چندبار که بخوانی این وصیتنامه ها را تازه میفهمی که چقدر اینها اعتقاد به انجام واجبات و ترک محرمات داشتند و به جزئی ترین مسائل هم عنایت داشتند.

از نظر شهید رزاقی محور اصلی پیروزی و سعادت یک جامعه وحدت و یکپارچگی است. اینان با قرآن و واژه های قرآن مأنوس بودند. واژه هایی چون واعتصموا، تعاونوا، اصلحوا، الف بینهم، امه واحده، امه وسط و حزب الله.

عنایت ویژه و سفارش خاص به جوانان نیز خود الهام گیری از نظر اهلبیت(ع) به جوانان هست. نوشته بود:

اسلام به شما جوانها احتیاج دارد.

چه عمیق درک کرده بود که چقدر می شود در مصائب به سیدالشهداءتأسی کرد و علاوه بر صبر کردن در این مصیبت از اجر و پاداش نیز بهره مند شد. سیدجلیل در پای منبرها این را شنیده بود که:

امام صادق(ع) به مسمع بن عبدالملک فرمودند:

آیا مصائب آن جناب(امام حسین(ع)) را یاد می کنی؟

عرض کرد بله والله مصائب ایشان را یاد می کنم و گریه می کنم.

حضرت فرمودند: آگاه باش که خواهی دید در وقت مردن پدران مرا که به ملک الموت وصیت و سفارش تو را می کنند که روشنی چشم تو باشد. همچنین فرمودند: ای مسمع گریه بر احوالات حسین(ع) سبب می شود که ملک الموت بر تو مهربان تر از مادر گردد.

آری اینها چنین راه را نشان دادند و حتی بعد از خود را هم دیدند.

خاطرات از زبان پدرشهید:

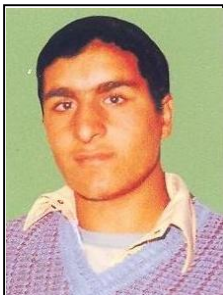
قسمت اول : آخرین باری که می خواست به جبهه برود کفش را بدست گرفته بود من او را دیدم و جلو او را گرفتم و چون می خواستم او را امتحان کنم به او گفتم که ناراحتی چیزی داری که می روی به جبهه و اگر ناراحتی داری به من بگو ، بعد من گریه کردم و به او گفتم مریض هستم و راضی نیستم که بروی سید جلیل ، دستش را روی صورتش گرفت و بلند گریه کرد و گفت من عزیزتر از علی اکبر امام حسین (ع) نیستم تا این جمله را گفت بر روی من تأثیری زیادی گذاشت و فهمیدم که عقیده و نیت خالصانه و پاکی دارد و راهش حق و در راه خدا می باشد و اجازه رفتن را به او دادم.

قسمت دوم خاطره: بعد از اینکه تقریباً ۲ سال و ۶ ماه از جبهه رفتن اش گذشته بود از جبهه برگشت و ازدواج کرد او می خواست به مشهد امام رضا (ع) برود و در سال ۱۳۶۳ با همسرش به زیارت امام رضا (ع) رفت و وقتی که از خراسان برگشت من به او گفتم ۴ تا ۵ ساله که به بسیج و سپاه و جبهه رفتی حالا دیگر بس است دیگر نمی خواهی بروی ؛ من زمین و آب به تو می دهم و کار کشاورزی انجام بده ، او لبخندی به من زد و گفت پدرم اگر تمام زندگی ات و مالت را به من بدهی من تا آخرین نفس و قطره ی خونم برای پیروزی اسلام و در راه دین اسلام و پیروی از قرآن می جنگم و در این راه خواهم بود .

شجره نامه پاسدار شهید سید جلیل رزّاقی (با ۲۸ واسطه از ذرّیه جوان ترین امام حضرت جواد الائمه(ع) می باشد)

سید جلیل بن سید عابدین بن سید میرزا بن سید رزّاق بن سید میرزا بن سید عبدالله بن سید مسلم بن سید رستم بن سید شاه نعمت الله بن سید عبدالله بن سید ابوالفتح بن سید محمد بن سید امین بن سید ابوالفتح بن سید شمس الّبن محمد بن سید جلال الدین مهدی بن سید فخرالدین بن سید جلال الدّین مطهر بن سید نظام الدّین عبدالله بن سید شمس الدین محمد بن سید شرف الدین ابوالحسن بن سید شمس الدین محمد بن جلال الدین جعفر بن زین الدین علی بن سید نظام الدین عبدالله بن سیدالکامل الفاضل امیر نظام الدین احمد السید الموسی بن سید الامام الاجل الفاضل محمد بن احمد بن امامزاده معصوم موسی المبرقع بن الامام المعصوم محمد بن علی التّقی (جواد الائمه) بن الامام علی الرضا بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن الحسین المظلوم بن علی بن ابی طالب (ع)

قبور شهید سید جلیل فرزند سید عابدین (تاریخ شهادت ۱۳۶۳/۱۲/۲۶) ، سید عابدین فرزند سید میرزا(تاریخ فوت: ۱۳۸۱) ، سید میرزا فرزند سید رزّاق(تاریخ فوت : ۱۳۸۸) ، عالم جلیل القدر و عارف بالله سیدرزّاق فرزند سید میرزا(تاریخ فوت ۱۳۰۵) در صحن آستان مقدس امامزاده سلطان صالح (ع) روستای کاغذی قرار دارد.



✽ نام : نعمت اله

✽ نام خانوادگی : سیدی کاغذی

✽ فرزند : سیدحسین

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۲/۱۲/۰۳

✽ محلّ شهادت : طلائیه - عملیات خیبر

✽ نوع عضویت و شغل : پاسدار

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح(ع) کاغذی

نعمت اله فرزند سیدحسین اولین فرزند خانواده - دارای دو برادر و چهار خواهر. این شهید در سن ۱۸ سالگی در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۱ ردر عملیات خیبر در منطقه طلائیه به شهادت رسیده و مفقودالاثر میشوند پیکر پاک این شهید ۱۱ سال بعد در آرامگاه شهدا در روستای کاغذی به خاک سپرده شد.

وصیت نامه شهید نعمت اله سیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدایی که ما همه از اویم و بازگشتمان به سوی اوست .

با درود به حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش امام خمینی و با درود به روان پاک و مقدس شهیدان راه الله که جانشان را در راه اسلام فدا کردند و با درود و سلام به ملت ایثارگر و شهید پرور ایران : سپاس خدای را که توفیق شرکت در نبرد حق علیه باطل و لیاقت شهادت را که یکی از انعام بزرگ الهی است نصیبم کرد . خدایا عاجزانه از تو می خواهم که مرگ مرا جز شهادت در راه خودت قرار ندهی، چون ما پیروان امام حسین(ع) هستیم و امام حسین(ع) شهادت را انتخاب نمود . آنقدر به جبهه بروم و در راه حق بجنگم تا پیروزی اسلام بر کفر جهانی را به چشم خود مشاهده کنم . یا اینکه خداوند لیاقت شهادت را نصیبم گرداند .

شهادت بالاترین مرحله تکامل است . شهید با شهادت خود زندگی جاودانه ای را در جهان آخرت آغاز می کند. ای ملت ایثارگر و شهید پرور ایران پیرو رهبر باشید و به رهنمودهای او گوش فرا داده و جامه عمل بپوشانید و قدر این رهبر پاک و متقی و گرانقدر را بدانید . دست از اسلام بر ندارید و خدای را شکر کنید که شما را در چنین موقعیتی قرار داد که جمهوری اسلامی را بر شما حاکم کرد و شما را از خوابی سنگین بیدار کرد و اما چند جمله ای با پدر و مادر مهربانم : پدر و مادر مهربانم شما بر من خیلی حق دارید و برای من خیلی زحمت کشیده اید تنها خواهشی که از شما دارم بعد از حلالیت و بخشش این است که صبور باشید و ناراحت نباشید و پیوسته به یاد خدا باشید که یاد خدا ناراحتی ها را از بین می برد و باعث آرامش دلهاست. پدر و مادر

عزیزم؛ دعا کنید که خداوند این قربانی ناقابل را از شما قبول کند و خدا را شکر کنید که بر شما منت نهاد و امانتی را که به شما سپرده بود با پیکر خونین از شما پس گرفت. پس اگر جنازه ام به دست شما نرسید ناراحت نشوید چون من به صورت امانت نزد شما بودم . می دانم که شما آسایش و راحتی مرا می خواستید بدانید که با شهادتم به آسایش و راحتی جاودانه و ابدی دست یافتم.

حال چند کلمه ای با دوستان : دوستان و برادران عزیزم هشیار باشید و مسائل اسلامی را فرا گیرید و از روحانیت جدا نشوید و بدانید که هر کس در راه خدا گام بردارد خدا هم او را ثابت قدم می گرداند و او را یاری می کند. سعی کنید همه کارهایتان به خاطر خدا باشد و بدانید که هیچ معامله ای بهتر از معامله با خدا نیست چون خدا فرموده : ان الله اشترى من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة (سوره توبه آیه ۱۱۱) بدرستی که خداوند از مومنین، جان و مالشان را به بهای بهشت خریداری می کند. ای ملت ایثارگر سعی کنید که با گفته هایتان و رفتارتان قلب امام را به درد نیاورید و در حق امام دعا کنید بدانید که همه شما در مقابل خون شهدا مسئول هستید و مواظب باشید که خون شهدا را پایمان نکنید . باز مواظب باشید که خانواده های شهدا را ناراحت نکنید . پدر و مادرم و برادران و خواهرانم مرا حلال کنید و از تمامی فامیلان و دوستان می خواهم که مرا حلال کنند. پدر و مادرم اگر می خواهید گریه کنید برای حسین(ع) گریه کنید که او همه ی جوانانش را به هنگام شهادتش به دامن گرفت ولی خودش مظلومانه و غریبانه سرش را از تن جدا کردند . در پایان امیدوارم که خداوند با همه ی بندگان با فضل و کرمش رفتار نماید ، در پایان طول عمر و سلامتی کامل امام عزیزمان را از خداوند متعال مسئلت دارم . ضمنا در حدود ۳۵ روزه اگر می توانید برایم یا بخرید یا

بگیرید. والسلام من التبع الهدی ۱۳۶۲/۰۱/۲۱ وصیت نامه سیدنعمت الله سیدی بنده ی کوچک خدا

خصوصیات شهید:

اهل قرائت قرآن- اهل نماز اول وقت و نماز شب- کم حرف- مخالف با غیبت کردن و جلسات غیبت گویی- هیچگاه وقت خود را به بطالت نمی گذراند در سال تحصیلی مشغول درس و امورات مذهبی و در فصل فراغت مشغول کار کشاورزی بود- از ورزشکاران شاخص در ورزش فوتبال در سطح منطقه ابوزیدآباد- اهل همدردی با رزمندگان اسلام در جبهه ها(به روایت مادر شهید در مرخصی جبهه جهت همدردی با رزمندگان در منزل به جای خفتن در رختخواب نرم، در جای سخت و دشوار روی فرش می خوابید) ایشان از همان کودکی بسیار مودب و خوش اخلاق بود از سن ۸ سالگی به کلاس قرآن رفته و تلاوت قرآن را بسیار دوست می داشت - کمک به پدر و مادر - رضایت و دوست داشتنی بودن از طرف اطرافیان - در ۱۱ سالگی روزه گرفته و نماز اول وقت می خواند - اهل نماز شب - مهربانی و عطف با برادران و خواهران - فرد سر به زیری بود (متواضع بود) - حضور در نماز جماعت مسجد - در سن ۱۶ سالگی به جبهه رفت - مشوق دوستان جهت اعزام به جبهه بود - در مرخصی ها سرکشی و کمک به خانواده شهدا می کرد - به مادرش توصیه می کرد موقعی که برادرش به سن ۱۵ سالگی رسید او را به جبهه بفرستید و جبهه ها را خالی نکنید و به خانواده های شهدا سر بزنید و به آنها کمک کنید - یک سال و هشت ماه در جبهه حضور داشت (۳ ماه اندیمشک ، ۳ ماه کردستان ، ۳ ماه اهواز ، ۳ ماه دهلران ، ۴ ماه سندج ، بقیه در خرمشهر و

فاو بود) در ۸ عملیات حضور داشت و با مسئولیت تخریبچی - در آخرین مرخصی بعد از خداحافظی با اهل خانواده و دوستان به مادرش می گوید : شاید جنازه ام پیدا نشود مادر جان ناراحت نباش.

مروری بر سخنان شهید(توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

راه همان راه سرخ شهادت، راه همان راه حسین(ع) خدایا تورا سپاسگذارم مرا لایق دانستی در این راه قدم بگذارم و شهادت را نصیبم کردی. خدایا من ز تو هستم و بازگشتم نیز به سوی توست.

انالله و انا الیه راجعون . پای حرف دلهای ذریه ی زهرا شهید سید نعمت الله سیدی نشسته ایم سراپا گوش می شویم.

سید نعمت الله تو که خود نعمتی بودی از جانب خداوند به پدر و مادرت. چه زیبا وصیتنامه ات را به مقتل سیدالشهداء تبدیل نمودی و روضه خواندی یاد آور آن لحظه ای شدی که حسین(ع) بر سر بالین جوانش علی اکبر(ع) آمد. بدن نگوئیم چونکه:

فاحتمل الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم اربا اربا(مقتل الحسین مقدم ص ۳۲۴) پس اسب بدن آن حضرت را به سمت لشکر دشمن برد و همه با شمشیرهایشان آن بدن را قطعه قطعه کردند. نعمت الله عزیز دعای پایان وصیت نامه ات را شامل حال ما نیز بکن در نزد خدایت آنگاه که بر سر سفره ی رحمت و فضلش نشسته ای در محضرش بگو که خدایا فضل و کرمات را بر این بندگان روسیاه نیز سرشار کن چون همه ی ما می دانیم ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء . تفضل دست خداست به هرکه بخواهد می دهد(آل عمران آیه ی ۷۳) البته این را هم فراموش نخواهیم کرد که ما خود نیز باید بخواهیم از محضرش

وسئلوا الله من فضله ان الله كان بكل شيء عليما : و خداوند را از فضلش سؤال کنید چرا که به همه چیز آگاه است (۳۲سوره ی انبیاء)

گفتی و نوشتی از ثبوت قدم و استقامت در راه اسلام و انقلاب و شهداء و اعتلای این ارزشهایی که خداوند به ما ارزانی داشته است، و به مصداق آیه ی شریفه ی ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تحافوا لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون : بر کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است و پایداری ورزیدند، فرشتگان فرود می آیند که مترسید و غمگین نباشید شما را به بهشتی که به شما وعده داده شد بشارت است. (فصلت آیه ۳۰)

و با شهدا هم پیمان می شویم و در محضر حضرت حق دعا می کنیم ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين. (بقره آیه ی ۲۵۰)

پروردگارا شکیبایی و استقامت را در ما فروریز و قدمهای ما را ثابت بدار و ما را بر جمعیت کافران پیروز بفرما.

جانا هنر اهل وفا را مبر از یاد/ جانبازی مردان خدا را مبر از یاد
 آئین جوانمردی مردان سلحشور/ سرهای زتن مانده جدا را مبر از یاد
 هان! جاذبه کاذب نفست نفریید/ خون خاطره ی کرب و بلا را نبر از یاد
 با زاغ و زغن یار مشو جیفه میندوز/ عنقا شو و تشریف هما را مبر از یاد
 آن عهد که در جبهه ببستیم نگه دار/ پیمان مشکن رسم وفا را مبر از یاد
 دین را بدل ناز مکن از پی دیندار/ همت کن و آئین ولا را مبر از یاد
 آنجا که شهیدان همگی شاهد عشقند/ جوشیدن خون شهدا را مبر از یاد
 ده روزه ی عمر تو فسون است و فسانه/ در دار فنا ملک بقا را مبر از یاد
 افکنده عدو در سر هر راه دوصد دام/ حیلگیری خصم دغا را مبر از یاد

امروز بود جنگ تو در عرصه ی فرهنگ/ای مرد در این عرصه خدا را مبر از یاد

خاطره ای از زبان خواهر شهید

برادرم سید نعمت الله ؛ اخلاق خیلی خوبی داشت . هیچ وقت اخم کردنش را ندیدم - همیشه خوش برخورد و مهربان بود- به همه احترام می گذاشت - من در آن وقت ۷ ساله بودم - داداشم اهل ورزش بود - حیاط بزرگی داشتیم بعضی روزها توی حیاط با دوستش شهید حسین مهدی کاغذی که همسایمون بود والیبال بازی می کردند -همیشه برای نماز به مسجد می رفت (خانه ی ما هم نزدیک مسجد بود) هر وقت توی کوچه او را می دیدم سزش پایین بود و به کسی نگاه نمی کرد اگه سلامش می کردیم سرش رو بلند نمی کرد و جواب سلام می داد - در کارهای کشاورزی به پدرم کمک می کرد - حتی در کارهای خانه و قالی بافی به مادر نیز کمک می کرد وقتی ۱۱ ساله بود به کارگری می رفت - در ماه رمضان همه ی روزه هایش را می گرفت وقتی سر نماز عید سعید فطر بود از حال رفت و او را به خانه آوردند کمی بعد حالش خوب شد - بچه ی درس خوان و با انضباطی بود - به فوتبال علاقه ی زیادی داشت - به خانه ی همه ی فامیل : پدربزرگ ها ، عمه ها ، عموها ، خاله ها و دایی ها سر می زد - خیلی انقلابی بود- هرکاری که از دستش برمی آمد برای انقلاب کوتاهی نمی کرد- در زمان جنگ هم خیلی شوق رفتن به جبهه را داشت ودیگران را هم تشویق می کرد به جبهه بروند همیشه تأکید داشت مساجد و پایگاه را خالی نگذاریم .

از زبان مادر شهید:

سید نعمت الله فرزند اولم بود- وقتی به سن ۱۵ سالگی زسید خیلی دلش می خواست به جبهه برود ظهر وقتی از مدرسه به خانه آمد رضایت نامه را نزد من و پدرش آورد تا آن را امضاء کنیم که پسرمان به جبهه برود پدرش امضاء کرد ولی من مخالفت کردم و آن را امضاء نکردم تا یکسال بعد وقتی ۱۶ ساله شد دیگر نیازی به رضایت نامه نداشت و به من گفت : مادر جان ! بین از اهالی روستا یکی ۷ تا فرزند و دیگری ۳ فرزند دارد به جبهه می روند پس من هم وظیفه ی خود می دانم به جبهه بروم و از میهن خود دفاع کنم و با دشمنان اسلام بجنگم به این ترتیب راضی شدم و کیف (ساک) پسرم را برای رفتن به جبهه آماده کردم و شهید سیدی خوشحال به جبهه رفت . به مدت یک سال و ۸ ماه در جبهه حضور داشت - تخریبی چی بود- در ۸ عملیات شرکت کرد و در عملیات خیبر مفقود الاثر شد - بعد از ۱۱ سال پیکر شهید را همراه شهدای دیگر به اصفهان آوردند . بعد تعداد ۹۹ شهید را با دارالسلام کاشان منتقل کردند. خبر پیدا شدن پیکر شهید سیدی را در زوزنامه ها خواندند و به خانواده شهید خبر دادند. وفی جنازه را به کاشان آوردند و پدر و مادر و برادران و خواهران شهید برای دیدن عزیزشان به کاشان رفتند در دارالسلام بالای سر شهید نشستند ، آرام و بی صدا گریه می کردند . البته گریه از خوشحالی اینکه عزیز سفر کرده شان برگشته بود . بعضی ها می گفتند این شهید مادر و خواهر ندارد؟ چرا کسی برایش گریه و بی تابى نمی کند؟ مادر شهید سیدی می گوید : پیکر شهید ما که پیدا شد پس شهیدان گمنام که پدر و مادرانشان از آنها بی خبرند چه بگویند؟ من برای شهدای گمنامی که هیچ کس غیر از خدا از حالشان خبر ندارد ناراحتم .

من بالای سر شهیدم بودم سر شهید را در آغوش گرفتم و او را نوازش کردم به موهایش دست کشیدم (چون در نمکزار بوده سرش دارای مو بود) قمقمه اش پر از نمک بود . جنازه ی فرزندم غرق در نمک بود
 پیکر شهید سیدی را همراه شهید مهدی کاغذی در تاریخ ۱۳۷۳/۰۸/۱۳ در صحن آستان مقدس امامزاده سلطان صالح روستای کاغذی به خاک سپردند.

ضمناً:

اسم خواهر آخر شهید را که زینب سادات است شهید سیدی انتخاب نموده است شاید انتخاب این اسم به نظر دارای اهمیتی نداشته باشد اما در آن زمان سال ۱۳۶۰ به علت خرافاتی که در ذهن مردم بود از گذاشتن نام زینب بر دخترها امتناع می شد و در منطقه ما دلیل آن را ستم دیده بودن حضرت زینب (س) دانسته و می پنداشتند هر کس زینب نام گیرد تا آخر عمر ستم کش و ستم دیده خواهد بود . اما شهید سیدی که علاقه زیادی به ائمه و مخصوصاً امام حسین (ع) و خواهر بزرگوارشان داشت اصرار داشته نام خواهرش را زینب گذارند و عنوان نموده من ضمانت می دهم او ستم کش نگردد و در صورت بروز هر مشکلی من خودم جوابگو خواهم بود که بعد از آن دیگر از این نام مقدس برای نام گذاری دختران روستا استفاده شد و بعد از ۲ سال از این واقعه هم سید نعمت الله سیدی به شهادت رسیدند.

نکات و خاطراتی از شهید از زبان حجت الاسلام والمسلمین آقای محمد

تقی جلالی داماد خانواده شهید

عَفْتُ و تقوا:

شهید بزرگوار از همان ایام مدرسه دارای عفت و حیاء و شرم بود و از گناه و معصیت پرهیز داشت به یک نمونه اشاره می شود: خواهر بزرگوارش می گوید روزی در کوچه با برادرم در حالیکه سرش پایین بود برخورد کردم (او معمولاً در راه رفتن سر به زیر بود و با تمام رُخ نگاه نمی کرد که مبادا نگاهی به نامحرم بیافتد) به او سلام کردم آن شهید جواب داد و گفت خاله خوبی من چیزی نگفتم به خانه آمدم به سید نعمت الله گفتم خاله حالت چطور است؟ خندید و گفت عجب شما بودید من متوجه نشدم (آری او آنقدر مراقب بود که نگاهی به نامحرم نیافتد)

عبادت و معنویت:

شهید سیدی هر چند جوان بود ولی در نماز حضور قلب داشت ، روزه را در ایام قبل از بلوغش می گرفت پدر و مادر محترمش نقل می کنند آن شهید از سن ۱۱ سالگی نماز و روزه و بندگی خدا را شروع کرد هم در ایامی که در جبهه بود و هم در ایام مرخصی مداومت بر نماز نافله شب داشتند.

قرآن:

او حقیقتاً با قرآن مانوس بود در نوجوانی قراءت قرآن را آموخت ، در جلسات قرآنی شرکت می کرد و قرآن را خصوصاً بعد از نماز تلاوت می کرد (مادر شهید می گوید یکبار در منزل در یکی از اتاق ها قرآن می خواند من نمی خواستم او بفهمد؛ صدای قرآن خواندنش را با رادیو ضبطی که نواری داخل آن بود ضبط کردم که نوارش هم هنوز برای یادگاری دارم)

تواضع و فروتنی :

او واقعاً اهل تواضع و فروتنی بود خصوصاً در مقابل حق . چیزی را که تشخیص می داد حق است با جان و دل می پذیرفت و از آن دفاع می کرد .

بارها مشاهده شد که آن عزیز سفر کرده در میان جمع آن جایی که پای حق در میان بود از حق دفاع می کرد هر چند دیگران را خوش نمی آمد و ناراحت می شدند . در مقابل بزرگترها خصوصاً پدر و مادر تواضع خاصی داشت و احترام خاصی برای آنها قائل بود . در جمع دوستان هم ذره ای تکبر در او راه نداشت البته تواضع و فروتنی او در نماز بیشتر مشهود و مشخص بود.

امر به معروف و نهی از منکر:

شهید سیدی اهل امر به معروف و نهی از منکر بودند ، اگر خطائی و گناهی از کسی سر می زد ، دوستانه تذکر می داد هر چند آن فرد از نزدیکان او بود.

پدر بزرگوارش نقل می کند در دورانی که هر کس مقداری از هیزم جنگل را برای استفاده در منزل می آورد (چون مواد سوختی مثل گاز نبود یا مثل نفت کم بود آن روز) روزی مقدار کمی هیزم جنگل به منزل آوردم آن شهید تذکر می دهد و پدر شهید می پذیرد و قیمت آن را سوال می کند که ۱۰ تومان بوده و این مبلغ را به مسوول وقت بسیج ابوزیدآباد پرداخت می کند.

دوری و پرهیز از جلسات گناه و معصیت:

شهید بزرگوار در جایی و مکانی اگر می دید خدای ناکرده معصیت خدا انجام می گیرد مثلاً غیبت می شود یا گناه دیگر یا تذکر داده یا جلسه را ترک می کرد برای اینکه به گناه آلوده نشود بارها مشاهده شد و خودش هم می گفت اگر برای کاری یا مثلاً قالی بافی به منزل یکی از اقوام و آشنایان می رفت اگر رادیو موسیقی پخش می کرد و یا خود فرد ترانه ای را زمزمه می کرد اگر تذکر او موثر واقع نمی شد آن مکان را ترک می کرد.

ولایت فقیه و روحانیت :

او حقیقتاً پیرو ولایت بود کما اینکه در وصیت نامه ی خود به پیروی از ولایت فقیه تأکید داشته و علاقه ی خاصی هم به روحانیت داشت اگر کسی بر ضد ولایت و روحانیت حرفی می زد او دفاع می کرد فراموش نمی کنم در ایام مدرسه ، حقیر { حجت الاسلام جلالی } که قصد رفتن به حوزه ی علمیه را داشتیم نزد دوستان که مطرح می کردم چون لکنت زبان داشتم اکثراً منع می کردند و می گفتند شما به خاطر این مشکل نمی توانی به حوزه بروی اما فقط آن شهید عزیز تشویق کرد مرا و می گفت ان شا الله بزرگ شوی خوب می شود.

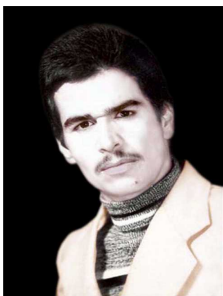
خواب و رؤیای صادقه :

آن شهید عزیز امانتی نزد پدر و مادر بودند. پدر او یعنی سید حسین سیدی که فردی صاف و صادق می باشد می گوید در اوائل ازدواج شبی خواب دیدم که فردی انگشتی به من داد و گفت این امانت نزد شما باشد بعداً می گیرم سؤال کردم شما چه کسی هستی ؟ فرمود من امام حسینم (ع) که بعد از چندی از این خواب شهید سید نعمت الله به دنیا آمد و بعدها بوسیله شهادت به امام حسین (ع) پیوست.

اخلاص:

شهید سید نعمت الله حقّاً اهل اخلاص بود و برای خدا قدم بر می داشت و کار می کرد شائبه ای از ریا در او نبود اخلاص او در عبادات و رفتن در جبهه کاملاً آشکار و مشخص بود بارها مشاهده شد که اگر افرادی از مسؤولی یا فردی انتقاد داشتند او با شجاعت و صراحت می گفت ما مگر برای خوشایند فلانی به بسیج و یا جبهه می رویم ! ما برای رضای خدا به بسیج و جبهه می

رویم . آری او برای خوشایند و رضای این و آن کاری را انجام نمی داد و فقط رضای حضرت حق را در نظر داشت
(خداوند بر علّو درجاتش بیفزاید و راهش پر رهرو)



✽ نام : سیدمرتضی

✽ نام خانوادگی : صالحی

✽ فرزند : سید صالح

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۱/۰۸/۱۶

✽ محلّ شهادت : عین خوش - عملیات محرم

✽ نوع عضویت و شغل : بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح (ع) کاغذی

سید مرتضی فرزند حاج سید صالح دومین فرزند خانواده متأهل (داماد شهید بیغم) و دارای چهار برادر و شش خواهر بودند. شهید ساکن کاشان کوی عرب ها پشت مشهد (شهید شمس الدین صالحی فعلی) بوده سال ۱۳۴۶ در سن ۷ سالگی وارد مدرسه ی سوزنچی در راه آهن کاشان که مسافت نسبتاً زیادی داشته شد و تا کلاس ششم ابتدایی را خواند در تابستان ها در کار زیلوبافی به پدر کمک می کرد و پس از تحصیلات وارد بازار کار شد اول رنگریزی در بازار مسگرها واقع در کاروانسرای زغال ها نزد دایی اش شاگردی می کرد و پس از چند سال در کارگاه درب و پنجره سازی حاج عباس ظفرمند در ابوزیدآباد شاگردی کرد خیلی زود مسلط به کار شد و پدرش مغازه ای آماده کرد و با توجه به نبود برق با وسایل اولیه با دست به کار جوشکاری روی آورد ، ایشان در سال ۱۳۵۸ به خدمت سربازی رفته و بعد از پایان خدمت در دوران جنگ تحمیلی وارد بسیج شده و به جبهه اعزام شد که با برادرش سید مجتبی همرمز و در یک گروهان در عملیات حضور داشته است. ایشان در تاریخ

۱۳۶۱/۸/۱۶ راس ساعت ۴ بامداد در سن ۲۲ سالگی در عملیات محرم و در منطقه عین خوش بر اثر اصابت ترکش به ناحیه ی سر و موج انفجار به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

وصیت نامه شهید سید مرتضی صالحی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

کسانیکه در راه خدا کشته شده مرده مپندارید بلکه او زنده و جاوید است
ولکن شما این حقیقت را در نخواهید یافت .

به نام الله پاسدار خون شهدا و درود بیکران به رهبر کبیر انقلاب و نایب بر
حق امام زمان(عج) امام خمینی دامت برکاته و سلام به معلولین انقلاب و
جنگ تحمیلی که امیدوارم خداوند متعال شما معلولین را شفای عاجل عنایت
بفرماید و بعد از شما معلولین خواهش می کنم که هر چه بیشتر می توانید
امت را دعا کنید و نیز برای پیروزی حق بر باطل دعا کنید که خداوند متعال
نظری خاص بر شما جوانان جان فشان دارد و بعد ای پدر و مادر بزرگوaram
درود بر شما که چه زیبا مرا در دامن پاکتان بزرگ کردید و نثار اسلام کردید
مرا ببخشید که اگر چند باری با شما تندگوئی کردم و یا حق فرزندی را بجا
نیاوردم جوان بودم و متوجه نبودم امیدوارم حلالم کنید باز پدر و مادرم
برادرانم و خواهرانم مرا ببخشید و حلالم کنید امیدوارم که در مرگم گریه
نکنید که دشمن با گریه کردن شما خوشحال می شود شما باید استقامت کنید
و از خداوند تبارک و تعالی بخواهید که این قربانی شما را قبول کند و شما
خانواده شهید بدانید که خداوند شما را در دومین امتحان خود قبول کرد شما
با جانثاری پدرتان و با مقاومت خودتان و بردباریتان در اولین امتحان و باز با
دادن رضایت به من حقیر که بروم به جبهه در دومین امتحان الهی قبول شدید
لذا مسئولیت شما هم زیادتر است شما باید در کنار پدر و مادرم فامیل هایم با
تکیه به خداوند استقامتتان را نشان بدهید و با این استقامت مشتی محکم بر

دهان یاوه گویان جهان و امریکای خونخوار بزنید و نشان بدهید که با دادن هدیه های این چنین کوچک باکی ندارید چه بسا حاضرید باز هدیه هایی بدهید و باید جوانان دیگر در این راه بدهید که این درخت اسلام زیاد احتیاج به خون دارد این نهال جوان است و بیش از این احتیاج به مواظبت دارد شما جوانان فامیل ها باید این راه را ادامه بدهید و با حضور خود در صحنه باید آمریکای جهان خوار را به زبال دان تاریخ بیندازید و شما ملت عزیز و غیور ابوزیدآباد و محمدآباد و کاغذی و حومه مرا حلال کنید و به عنوان وصیت به شما عرض کنم ای ملت عزیز و هم چنین ای فامیل های خودماز شما خواهش می کنم که تا می توانید امام امت را دعا کنید که هستی ما و انقلاب از همت مردمانه و رهبری های خردمندانه اوست و نماز جماعت را به پا دارید و هر چه می توانید بیشتر به صحنه های نماز جماعت و نماز جمعه و نماز وحدت بیفزایید که دشمن از این نماز وحدت و نماز جماعت ها و نماز جمعه هاست که به لزره در می آید و به وحشت می افتد لذا شما باید مسجد ها را تنها و غریب نگذارید به گفته رهبر عزیزمان مسجد سنگر است ، سنگرها را حفظ کنید باز خواهش می کنم قرآن زیاد بخوانید و پشتیبان روحانیت و سپاه باشید و انجمن های اسلامی و شوراهای اسلامی را یاری کنید و بچه ها و کودکان خود را به کلاس های قران و مذهبی سیاسی بفرستید که این نوجوانان اند که بعد از ما و شما باید انقلاب را حفظ و نگهدار باشند و در پایان به گفته رهبر عزیزم این شهادت هاست که پیروزی می آورد - محل دفن مرا در پایین پای شهید بی غم و یا جای جدم سید صالح دفن کنید و اگر جنازه من بدست شما نرسید - تمام شهدا با من فرقی ندارند و شما باید صبر

پیشه کنید و فقط امام را دعا کنید خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

با آروزی طول عمر امام عزیز و پیروزی نهایی انقلاب در سطح جهانی همه شما را به خدای بزرگ می سپارم .

تا زنده هستیم تسلیم آمریکا نمی شویم - شهید مظلوم دکتر بهشتی
پایگاه شهید مدنی اهواز - سید مرتضی صالحی - ۱۳۶۱/۰۷/۲۱

خصوصیات شهید:

خوش خلق- جدی و در عین حال مهربان بود- همواره خواهران خود را به رعایت حجاب اسلامی سفارش می کردند- مقید به نماز اول وقت- علاقه و احترام خاصی نسبت به پدر و مادر خود و خانواده های شهدا داشت- کودکان روستا را بادادن هدیه تشویق به انجام فرائض دینی و نماز میکردند- همیشه نسبت به رعایت پاکیزگی روح و جسم کوشا بود- تلاش در راه اندازی هیئت حضرت علی اصغر(ع) به همراه دوستان در سن دوازده سالگی که هم اکنون نیز توسط خانواده بزرگوارش اداره میشود- فعال در فعالیت های فرهنگی - عضو کتابخانه ی روستا بود- از خصوصیات بارز و شناخته شده ی ایشان که از زبان مادر و دیگر نزدیکان این بزرگوار ذکر شده نوعی آگاهی درونی نسبت به حوادث آینده بود که بر اثر پاکی و صفای دل به قلب پاکش الهام می شد که از این جمله پیش بینی زمان شهادتش می باشد که به مادر عزیزش نوید داده بود.

مروری بر سخنان شهید (توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

نماز و سید مرتضی

همه ی زیباییها در شهدا جمع شده بوده و شاید یکی از هزاران حکمت انتخاب شدنشان توسط خالق زیباییها همین باشد.

یکی از جلوه های عبودیت نماز هست. صورت ظاهری نماز خود به انسان جمالاتی می دهد حال چه رسد به باطن نماز.

شهید صالحی را دیدند که در همان سنین شش [هفت سالگی نماز را با آداب کامل اقامه می کند چرا که او با عمق وجود خود فهمید الصلاه عمود الدین . اگر او توانست به معراج برود با همین نماز پله های اولین عروج را شروع و تمرین کرد چون خوانده بود: الصلاه معراج المومن . مگر می شود بدون رکوع و سجود به آسمان دعوت شد. ما که نبودیم و ندیدیم اما به شهادت همسنگران او که آنها نیز ملکوتی بودند برای ما حجت است که می گفتند سید مرتضی را می دیدیم که هرشب برای خواندن نماز شب با تمام خستگی های روزانه بیتیابی می کرد و در طول حیاتش در جبهه نماز شبش ترک نشد. او با عمل خود که همان خواندن نماز شب بود بر دیواره های سنگر این حدیث نبوی را حک کرد: صلاه الیل مرضاه للرب و حب الملائکه و سنه الانبیاء و نور المعرفه و اصل الایمان و راحتہ الابدان و کراهته لشیطان و سلاح علی الاعداء و اجابہلدعاء و قبول الاعمال و برکه فی الرزق

نماز شب موجب رضایت پروردگار، دوستی فرشتگان، سنت پیامبران، نور معرفت، ریشه ایمان، آسایش بدن ها، مایه ی نازاحتی شیطان، سلاحی بر ضد دشمنان، مایه ی اجابت دعا، قبول اعمال و برکت در روزی است.

(ارشادالقلوب ج ۱ ص ۱۹۱)

بدنشان که هیچ، نامشان بوی عطر میدهد و هرکجا یادشان هست فضا معطر می شود. انس با تهجد و شب زنده داری و نماز شب چنین صورتی زیبا و رایحه ای طیب و سیرتی قابل تأمل از آن عرشیان زمین نشین برجای گذاشت و اینان مصداق این حدیث امام صادق(ع) شدند که فرمود: صلاه الیل تحسن الوجه و تحسن الخلق و تطیب الریح و تدّر الرزق و تقضی الدین و تذهب بالهم و تجلو البصر.

نماز شب انسان را خوش سیما، خوش اخلاق و خوشبو می کند، روزی را زیاد و قرض را ادا می نماید. غم و اندوه را از بین می برد و چشم را نورانی می کند. (ثواب الاعمال ص ۴۲)

چشمانشان پر از نور بود که توانستند راه را تشخیص و به نور برسند.

خاطره ای از زبان خواهر شهید:

شهدا به خانواده و زندگی خود علاقه داشتند و رضای خداوند را همواره در نظر داشتند شنیدم از شخصی نا آگاه که گفت : یک عده جوان بودند که جوگیر شدند و به جبهه رفتند و از شخصی غافلتر که وقتی استخوان های شهیدی را پس از سال ها آوردند گفت : فلان همسایه که شهیدشان آوردند هم وضعش خوب شد (کنایه از اینکه بنیادشهید این خانواده را تحت حمایت قرار می دهد). اینان غافلند که شهیدان نیز مانند جوان های امروز و حتی بیشتر به خانه و خانواده ی خود عشق می ورزیدند ... معدودی فکر می کنند این شهیدان به خاطر جوجامعه به جبهه رفته اند ؛ در حالی که چه بسا جوان هایی که تازه داماد بودند ، چه بسا تنها فرزند خانواده بودند و یا جوان هایی که به مثال بادرمد سید مرتضی آرزوی دامادی داشتند ولی جهاد در راه خدا و

دفاع از دین و مملکت خود را بر زندگی دنیوی ترجیح دادند و جان خود را فدا کردند.

متأسفانه در این زمانه بد حجابی و بی توجهی به خون شهدا باب شده و عدّه ای معتقدند رفتن جوانان به جبهه اشتباه بوده است
گناهان آشکار و بدحجابی خون شهدا را پایمال می کند و زخم به دل خانواده‌ی شهدا می زند
آیا این فکر را نکرده اند که روزی مرگ به سراغ ما خواهیم آمد و در آخرت باید جوابگوی شهدا باشیم

به گفته ی مادر شهید صالحی :

ما خانواده های شهدا توقع نداریم به خاطر شهید ما ، بلکه به احترام خون امام حسین علیه السلام حجاب خود را رعایت کنند
زندگی دنیوی مثال مسابقه ای است که برندگان آن در آخرت معلوم می شود
مگر این که همه دوست داریم در مسابقات رتبه ی اول بیاوریم پس بکوشیم تا آیه السّابِقون و السّابِقون شامل حال ما شود.

خاطره ای از برادران شهید

۱ - ایشان برادر بزرگتر من بود دوران سربازی را در شهرستان کرمان گذراند، من آخر خدمت ایشان به جبهه اعزام شده بودم و در اهواز مستقر بودیم برادر من خدمت سربازی را تمام کرد بعد از مدتی به صورت داوطلب از طرف بسیج به جبهه اعزام شدن و آمدن تیپ نجف اشرف که بعداً لشکر نجف اشرف شد من هم آنجا بودم ، ولی گردان ما فرق می کرد با فرمانده صحبت کردم برادر من را

آوردم گردان خودمان و کمک آرپی چی زن من شد. چون من آرپی چی زن بودم ، با این که بزرگتر از من بودن احترام من را بسیار داشتند همیشه می گفت : شما زودتر از من آمده ای جبهه سابقه و تجربه بیشتری داری . تا اینکه نزدیک عملیات محرم شد و برای شب عملیات رهسپار خط اول می شدیم ، داخل ماشین های کمپرسی به سوی خط حرکت می کردیم که متوجه شدم ایشان زمزمه می کنند گوش دادم دیدم دارد مرتب دعا می خواند و نگاهش مرتب به من است پرسیدم : دادش، چی شده؟ گفت : می ترسم تو را از دست بدهم برات دعا می خوانم . تا اینکه رسیدیم خط و حرکت کردیم به سوی دشمن در مسیر اسرار داشتند که اسلحه من را بگیرند و کمک من کنند چون من ۱۷ سال داشتم ، آرپی جی برای من با ۳ گلوله سنگین بود من موافقت نمی کردم .

عملیات شب ۶۱/۸/۱۰ شروع شده گروهان ما با موفقیت مناطق ماموریت خود را تصرف کرد ایشان بلافاصله سنگر کوچکی درست کردن چون هوا بسیار سرد بود رفتن داخل سنگر های عراقی دو تا پتو پیدا کردن آوردن و یک پلیت هم آوردن سقف سنگر را درست کردن به من گفتن : برو داخل سنگر پتو بگیر دورت سرما نخوری. خودش بیرون سنگر پست می دادند ، نمی گذاشتن من پست بدهم تا صبح، صبح روز بعد سنگرها را درست کردیم مستقر شدیم چند روز پدافند بودیم تا شب ۱۰/۱۶ فرمافند گفت : چند نفر نیاز داریم برای کمین باید برویم نزدیک دشمن. ایشان اولین نفر داوطلب شدن بنده هم رفتم حرکت کردیم بسوی دشمن تا حدود ۱۰۰ متری عراقی ها فرمانده گفت: همین جا سنگر بگیرد . بلافاصله ایشان با قنداق اسلحه سنگر کوچکی درست کرد به من گفت: بیا اینجا . من برای خودم سنگر دیگری درست می کنم .

هیچ وقت اجازه نمی داد من کاری انجام دهم ، آن شب تا ساعت حدود ۱ بامداد آنجا مستقر بودیم دراین مدت من کمی خوابم برد که دیدم صدام زدن گفت: پاشو باید برگردیم عقب . گفتم : من خوابم برد ایشان گفتن چیزی نیست من بیدار و هواسم جمع بود . بدستور فرمانده برگشتیم عقب پیش گروهان و آماده شدیم برای عملیات هنگامی که به خط شدید حرکت کنیم ایشان یک شیشه عطر گل محمدی از جیش بیرون آورد از اول گروهان تا آخر ، همه بچه ها را معطر کرد و از همه حلالیت خواست ، به من که رسید من را در آغوش گرفت کمی گریه کردیم ، حلالیت خواست گفتم: چیزی نشده من از شما حلالیت می خواهم ، همش زحمت من را می کشیدی مگه قرار شهید شوی . گفت: نه ، تو شهید می شوی . گفتم : از چهره تو و از رفتار تو معلومه که دیدار آخر من با توست . آن شب حرکت کردیم حدود ساعت ۴ صبح ما همدیگر را گم کردیم که بعد از چند لحظه ایشان با گلوله مستقیم تیربار دشمن به سرش اصابت می کند و شهید می شوند.

ایشان در مدتی که جبهه بودن تنها به من کمک نمی کردند به همه دوستان و برادران دیگر کمک می کردند برادرانی که کوچک تر بودند یا ضعیف تر بودن.

سید مجتبی صالحی

برادر شهید سید مرتضی صالحی

۲ - سال ۱۳۶۱ زمانی که خرمشهر آزاد شد. اینجانب سیدجواد صالحی در منزل بودم و برادر شهیدم سیدمرتضی صالحی در مغازه ی درب و پنجره سازی کار می کردند، رادیو اعلام کرد خرمشهر ، شهر خون، شهر شهیدان، آزاد شد! و رادیو صدای الله اکبر را پخش کرد و مرحوم حاج نوروز مهدی زاده با بلندگوی مسجد، صدای رادیو را پخش کرد، که اینجانب به مغازه رفتم تا به برادرم اطلاع دهم، ایشان گفتند: الله اکبر برای چیست؟ من پاسخ دادم : خرمشهر آزاد شده ، برادرم مقداری پول به من داد و گفتند: برو گز و شیرینی بخر ، خود شهید آن را بین مردم و رانندگان جهاد که برای جاده سازی مقابل زیارت کار می کردند پخش کردند.

سیدجواد صالحی

برادر شهید مرتضی صالحی



✽ نام : غلامرضا

✽ نام خانوادگی : غفوری

✽ فرزند : رحمت اله

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۵/۱۰/۰۴

✽ محلّ شهادت : جنوب خرمشهر - عملیات کربلای ۴

✽ نوع عضویت و شغل : دانش آموز - بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح (ع) کاغذی

غلامرضا فرزند رحمت الله دومین فرزند خانواده - دارای ۴ برادر و شش خواهر - فوت پدر شهید قبل از آمدن و دیدن بدن مفقود پسر شهیدش - این شهید بزرگوار در سن ۱۸ سالگی مورخ ۱۳۶۵/۸/۱ در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسیدند و بدن مفقود الاثر ایشان پس از ۱۲ سال به آغوش خانواده عزیزش باز می گردد.

وصیت نامه شهید غلامرضا غفوری

بسم الله الرحمن الرحيم

در دریای عشق شنا کنید/ تا به ساحل عشق برسید
فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصه اوليائه و هو لباس التقوى و
درع الله الحصينه و جنته الوثيقه .

همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان
مخصوص گشوده و آن لباس پرهیزکاری و زره محکم حق تعالی و سپر قوی
اوست (نهج البلاغه / خطبه ۲۷)

الا و ان الجهاد نمى الجنة . بدانید که جهاد بهای بهشت است .
بنام خدای یگانه معبود و محبوب عاشقان کوی وصالش، خدایا چگونه از تو
سپاسگذاری کنم .

ای خدای مهربان که در این دنیا عیب های مرا پوشاندی و نگذاشتی در میان
مردم کوچک و حقیر شوم پس توبه مرا که بنده ضعیف و ناتوان هستم بپذیر و
در آن دنیا عیوب مرا آشکار مکن. پس از شهادت به یگانگی خداوند متعال و
شهادت بر رسالت رسول اکرم(ص) حضرت امیرالمومنین علی ابن ابی
طالب(ع) وصیت نامه خود را شروع می کنم

فليقاتل فى سبيل الله الذين يشرون الحيوه الدنيا و بالاخره و من يقاتل فى سبيل
الله فيقتل او يغلب فسوف نؤتيه اجرا عظيما (سوره نسا آیه ۷۴)

باید بجنگید در راه خدا آن کسانی که زندگی دنیا را با آخرت معامله کرده اند
و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته و یا غایب شود به او پاداش بزرگی
خواهم داد.

با درود و سلام به امام زمان (عج) یگانه منجی عالم بشریت و با درود و سلام به نایب بر حقش امام خمینی و با درود و سلام به کلیه روحانیت در خط امام این امت شهید پرور، خویشان و دوستان من کوچکتر از ان هستم که بخواهم شما را وصیت و نصیحت کنم. ولی من باب تذکر و اداء دین خود با شما چند کلامی سخن دارم.

اول اینکه در این دنیا فانی هیچ کس باقی نخواهد ماند و همه رفتنی هستیم به بهشتی، بهشت را به بها می دهند و نه به بهانه ، باید در این دنیا سختی کشید تا در آن دنیا راحت باشیم پس هر چه در این دنیا برای اسلام و انقلاب سختی بکشید ناراحت نباشید روی پای خودمان ایستاده و زحمت کشیدن بهتر است تا اینکه زیر بار دشمن و بیگانه باشیم.

دو اینکه، از یاری امام و نائب بر حق امام زمان (عج) دست برندارید که همانا روز عاشورا و ندای هل من ناصر ینصرونی حسین امروز بگوش می رسد اگر جوابگوی آن شدید عزت دنیا و آخرت را خریده اید.

سوم ، از کسانی که در خط امام و اسلام هستند از قبیل یاران امام آنها را پشتیبانی کنید از اختلاف و دودستگی دوری کنید و همیشه یار یکدیگر باشید که دشمنان اسلام از اختلاف و دودستگی بین مسلمانان خوشحال می شوند.

چنانچه قرآن می فرماید : واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا

همگی به ریسمان خداوند چنگزده و هرگز متفرق نشوید.

صفوف نماز جماعت و دعاها و پایگاه های بسیج را پر کنید که خاری بر چشم دشمنان اسلام است همچنین دوست ندارم کسانی که دشمن روحانیت و سپاه و بسیج باشند در تشییع جنازه و مجالس من شرکت کنند و بر سر مزارم بیایند.

همیشه در دو جبهه مبارزه با نفس جهاداکبر و مبارزه با خصم زبون جهاد اصغر مبارزه کنید تا پیروز شوید برای یکبار هم که شده به جبهه های جنگ بروید که در آنجا نور خدا را به عین خواهید دید.

چنانچه پیامبر اکرم فرمود : من مات و لم یغزولم یحدث به نفسه مات علی شعبه من نفاق

آنکه جهاد نکرد و نیز اندیشه جهاد در دل خود نپرورده باشد با نوعی از نفاق خواهد مرد.

خدایا تو خود شاهی که من عشق به تو و اسلام و قران می ورزم و آرزوی پیروزی اسلام تو را دارم و برای همین جهت است که با روحیه ای آکنده از عشق به تو و اسلام عزیز به مبارزه با کفر برخاستم .

اگر قرار است که این تن و بدن آخر سر بمیرد و درون خاک برود بهتر است که با رگبار گلوله سوراخ سوراخ شود و بملاقات الله برود چنانچه سردار شهیدان حسین ابن علی میفرماید :

ان کان دین محمد یستقم الابقلی فیاسیوف خذینی

اگر دین محمد (ص) جز کشته شدن من بر پای می ماند پس ای شمشیرها مرا بگیرید و پیکرم را قطعه قطعه کنید .

بدانید که این انقلاب عزیز است که با خون های صدها هزار شهید پاک به دست آمده در صدد حفظ آن برآید که آینده اسلام چشم امیدش به این انقلاب است که اگر قصور کردید نه تنها به امام زمان (عج) و خط امام است خیانت کرده اید بلکه به آینده جهان اسلام نیز خیانت خواهید کرد.

این گل های تازه از غنچه باز شده پرپر می شوند ولی باید در نظر داشت که این جوان ها برای چه کسی و چه هدفی و احیاء چه مسلکی این گونه

سرسختانه مقاومت می کنند، مسلماً برای خدا و قرآن و اوصیاء و سنت دینی الهی و پیامبر است و لازم است که این فرزندان اسلام اینگونه علی اصغروار شهید شوند تا اسلام زنده بماند و برای اینکه این انقلاب زنده بماند احتیاج به خونهای پاک این گونه برادران رزمنده مسلمان دارد تا جهان از گمراهی و ظلمت و ستم رهایی یابد.

خوشا به حالین مادرانی که فرزندان خود را قاسم وار به میدان نبرد حق علیه باطل می فرستند و این گونه زینب وار مقاومت می کنند و پایم خون جوانان و شهیدان را به گوش تمام جهانیان می رسانند.

سلام بر تو ای پدری که در این دنیا برای من خیلی زحمت کشیدی امیدوارم که مرا حلال کنی و در مرگم صبر پیشه کنی که خداوند با صابران است . سلام بر تو ای مادر عزیزتر از جانم که برای من خیلی زحمت کشیدی و شبانه روز برای من بی خوابی کشیده ای در مرگ من ناراحت مباش که در آن دنیا پیش حضرت زهرا رو سفید خواهی بود صبر و استقامت کن و طلب آمرزش برای من کن همچنین خدمت عموهائیم دایی ها و کلیه فامیل ها و کلیه اهل کاغذی و حومه به بزرگواری خودتان اگر خوبی، بدی از من دیده اید حلال کنید و مرا ببخشید.

خدمت خانواده های شهداء مفقودین و جانبازان نیز طلب بخشش و حلالیت می کنم اگر در حق شما خانواده های شهدا کوتاهی کرده ام در پایان بدانید من بصورت داوطلب و بینشی که از قبل داشتم به جبهه اعزام شده برای یاری دین و قرآن و رزمندگان اسلام که درس از حسین گرفتند و تا رفع فتنه از جهان دست از مبارزه بر نخواهند داشت چنانچه خداوند در قرآن می فرماید :

و قاتلوهم حتی لایکون فتنه و یکون الدین الله . با آنان بجنگید تا فتنه و آشوبی باقی نماند و دین تنها برای الله باشد.

خداوندا نمی خواهم که در بستر بمیرم - خدایا یاریم کن تا براهت در دل سنگر بمیرم رزمندگان اسلام خود به سوی مرگ می روند و می خواهند در سنگر بمیرند نه در بستر بر سرمزارم پرچم های جمهوری اسلامی ایران و پرچم های سبز، سفید، قرمز را جداگانه که با شعارهای الله اکبر و کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا نوشته باشد نصب نمایید تا دشمنان بفهمند و بدانند تا ستمکاری در روی زمین باقی است محرم، کربلا و عاشورا و خون شهداء هست و یک جلد کلام الله مجید و یک جانماز و یک تسبیح روی قبر م بگذارید تا دنیا بداند که تمام مقصد ما مکتب ماست.

خدایا با الهی در این دنیا که نتوانستم آنطور که تو می خواهی زندگی کنم پس مرگم را آنچنان قرار ده که لااقل بدینگونه کفاره گناهان صغیره و کبیره را اداء کرده باشم .

خدایا ما را با حسین(ع) و آل حسین(ع) محشور بگردان
خدایا چنان کن که سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار
در پایان امام را فراموش نکنید .

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر ما بکاه بر عمر او بیفز

از دوستانم که در بسیج بودند تقاضا می کنم که بسیج را ترک نکنند و فعالیت خود در بسیج بیشتر کنند.

والسلام علیکم و رحمه الله برکاته - (غلامرضا غفوری) مورخ ۱۳۶۵/۷/۲۱

خصوصیات شهید:

اهل نماز شب و دعا-خواندن نماز اول وقت در مسجد- در هنگام عصبانیت خشم خود را کنترل می نمود(کظم غیظ)- خود دار - مکبر مسجد عبدالرحمن شهر ابوزیدآباد به امامت جماعت مرحوم حجه الاسلام شهاب الدین مرتضوی- روزه داری قبل از سن تکلیف- مطیع محض اوامر والدین

مروری بر سخنان شهید(توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

چه باب وسیعی را خداوند باز نموده، وسیع و با برکت و به قول فرمایش آقا امیرمومنان(ع) در بهشتی که افرادی خاص که دوستان مخصوص خداوند هستند.

الهام گیری از فرازهای خطبه ۲۷ نهج البلاغه شور و شوق عجیبی را برای خواندن وصیتنامه ی شهید غلامرضا غفوری ایجاد می کند، مناجات عارفانه در عین حال ساده و خودمانی با خداوند، فراز دوم وصیتنامه ی شهید غفوری است که باتوجه به سخنان امام سجاد(ع) در شکرگزاری تدوین گشته است.

همیشه اشتیاق مولی الموحدين علی(ع) را به شهادت خوانده بودیم برایمان زیبا بود. اما اینبار در وصیتنامه ی شهید غفوری بازگو شده: فرود آمدن هزار ضربت شمشیر بر فرق من بهتر است از مرگ در بستر.

یاوه گویان شرق و غرب چگونه می توانستند در مقابل جوانان و نوجوانانی بایستند که با این اندیشه پای در رکاب جهاد نهاده و بر مرکب ایثار سوار شده اند.

شهید غفوری دعا می کند:

خداوندا نمی خواهم در بستر بمیرم، خدایا یاریم کن تا به راحت در دل سنگر بمیرم.

انسانهایی مانند شهید غفوری با آن اندیشه های پاک و مقدسشان دریافته بودند که:

وقل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المومنون و تترون الی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کتتم تعملون. (توبه آیه ۱۰۵)

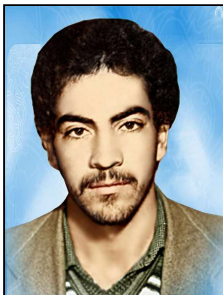
بگو هر چه می خواهید بکنید که خدا عمل شما را خواهد دید. همچنین رسول او و مومنان نیز بزودی شما را بلسوی دانای غیب و شهود می برند و خدا شما را از اعمالی که می کردید خبر می دهد.

خود را در محضر خدا و رسول خدا و امام زمان (عج) می دیدند.

شهید غفوری وقتی کمیل خوانده بود و دیده بود که امیر مومنان چگونه خود را در مقابل خداوند ضعیف و ذلیل می پندارد الهام گیریش گل کرده بود و الهی انا عبدک الضعیف الذلیلش اشکهای قلمش را نیز جاری کرده بود.

حتما جمله ی آخر وصیتنامه اش را بخوانید:

در دریای عشق شنا کنید تا به ساحل عشق برسید.



✽ نام : قاسم

✽ نام خانوادگی : قنایی

✽ فرزند : جعفر

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۲/۱۲/۱۹

✽ محلّ شهادت : جزیره مجنون - عملیات خیبر

✽ نوع عضویت و شغل : بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح(ع) کاغذی

قاسم فرزند حاج جعفر چهارمین فرزند خانواده و دارای سه برادر و سه خواهر بوده است. تحصیلات خود را تا پنجم ابتدایی ادامه داده که با توجه به وضعیت نا مساعد مالی خانواده تصمیم به ترک تحصیل و کمک به خانواده می گیرد. ایشان در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۹ در سن ۱۹ سالگی در عملیات خیبر در جزیره مجنون با بدنی متلاشی و بدون سر مجنون وار به دیدار معبود خود می شتابد.

وصیت نامه شهید قاسم قنائی

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر در راه خدا بمیرید و کشته شوید (غم مدارید) که به برحمت ایزدی پیوسته و بسوی خدا محشور میشوید با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و با سلام و درود بر روان پاک شهدا و بر تمام رزمندگان اسلام و با سلام و درود به مردم پشت جبهه امت حزب الله و به آنهایی که با روان کردن جوانانشان زندگی شان و مالشان به این انقلاب و اسلام کمک می کنند.

بر حسب وظیفه می خواهم چند جمله ای به عنوان وصیت نامه بنویسم.

خدایا! این وصیتنامه را در حالی می نویسم که با کوله باری از گناه ره به هیچ جا نبرده ام و فقط شرمنده و درمانده روی به درگاه تو آورده ام زیرا که در رحمت تو باز است و لطف و مهر تو چنان عظیم است که با این کوله بار عظیم گناه باز بنده ات را می بخشی و او را می پذیری خدایا ای معبوم و معشوقم و همه کس و همه کاره ام نمی دانم در برابر عظمت تو چگونه ستایش کنم ولی همین قدر می دانم که هر کس عاشقت شد دست از همه چیز شسته و به سوی تو می شتابد و این را به خوبی در خود احساس کرده و می کنم من بنا به مسئولیتی که در قبال انقلاب و خون شهدا دارم جهت مقابله با کفار بعثی راهی جبهه شدم رفتن به این راه مقدس و یک وظیفه می دانم و اگر چنانچه در این راه به سعادت شهادت برسم به فرموده امامان، پیروزم، ای مردم شهید پرور مسلمان ایران گوش به فرمان ولایت فقیه باشید، که کشتی نجات شماست، گوش به فرمان امام بزرگوار باشید که او می تواند شما را رهبر باشد، به فکر آخرتتان باشید آیا توشه ای برای آخرتتان جمع کرده اید؟ مگر کسی که به مسافرت می رود با دست خالی می رود آن هم چه مسافرتی

ملاقات با خدا با پیامبران با امامان، آیا با دست خالی شرمنده نخواهید شد در جواب خدا، چه حرفی دارید، ما برای خدا به جنگ می رویم و امید آن داریم که صدام و صدامیان را نابود کنیم من از شما مردم همیشه در صحنه و قهرمان ایران خواهانم که پشتیبان امام و ولایت فقیه باشید.

اگر شهید شدم که همشین امام حسین(ع) و ائمه اطهار می باشم و هر چقدر بُکشیم از کفّار باز هم برای نجات اسلام است، باز هم به گفته امام امت بهشتی هستیم در هر دو حال ما پیروزیم خواسته ام از مومنین صالح عابد این است که به فکر دین خدا باشند تا هم در این دنیا و هم در آخرت رستگار شوند امروزه این جبهه های ایران میدان های نبرد علی اکبرها، قاسم ها و عباس ها و یاران باوفای امام حسین(ع) پر کرده اند و با گذاشتن سرخی خورشان می روند که این انقلاب اسلامی را حمایت کنند و صدام کافر را از روی زمین ریشه کن کنند.

ای پدر و مادر عزیزم از شما می خواهم که اگر کار بدی کردم و یا شما را اذیت کردم من را ببخشند و حلالم کنید و هیچ ناراحتی برای من نداشته باشید .

ای مادر عزیزم که چهره خوب و مهربانت از دیدگانم نارفتنی است امیدوارم که با شهادت من هیچگونه خلالی در اراده آهنینت وارد نشود اگر سستی از جانب من متوجه شما بود مرا ببخشید . و ای خواهران و برادرانم شما باید راه شهدا را ادامه دهید .

امیدوارم شهادت این سرباز کوچک امام و انقلاب خدا بدرگاهش قبول کند.

امیدوارم که دومین شهید را از این خانواده قبول کند.

والسلام خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگهدار ۱۳۶۲/۱۱/۳۰ -
قاسم قنایی

خصوصیات شهید:

اهل نماز و روزه - با توجه به اینکه شغل پدرش کشاورزی بود بصورت فعال کمک حال پدر بود-خوش رو و خوش برخورد بود و به هرکس میرسید ابتدا سلام می کرد و سپس کلامش را شروع می کرد-حضور فعال در مسجد و بسیج و هیئات مذهبی-اهل نماز و روزه و معتقد به صله رحم-خوش اخلاق-دوری از اسراف-علاقه مند به گوش دادن نوارسخنرانی های مرحوم حجه الاسلام فلسفی - مطالعه آثار شهید دستغیب (ره)

مروری بر سخنان شهید(توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

یازده روز مانده بود به عید سال ۱۳۶۳ همه آماده بودند عید را به خانه هایشان مهمان کنند. از جزیره ی مجنون کبوتران آسمانی پیغامی آوردند که آری: آقا جعفر شما امسال بوی عطر عجیبی را در لابلا ی بوی بهار استشمام می کنید و اون هم عطر شهادت قاسمتان هست.

یک لحظه تمام قاسم در نظر پدرش جلوه گر شد. به یادآورد تبسم هایش را، اخلاق نیکویش را که مصداق این کلام آقا رسول الله(ص) که فرمود: احبکم الی الله احسنکم اخلاق (مجمع البیان ج ۲۰ ص ۸۷)

محبوب ترین شما در نزد خدا، خوش اخلاق ترین شماست.

پدرش گفت: قاسم همتی والا داشت، تلاشگری نمونه و یا بهتر بگوئیم در کشاورزی خستگی ناپذیر بود.

او میدانست کار و تلاش نه تنها انسان را از تعالی باز نمی دارد بلکه عاملی محرک برای صاف کردن درون هست.

مگر نه اینکه پیامبر گرامی اسلام(ص) و حضرت موسی هر دو قبل از بعثت چوپان بوده اند. ابراهیم(ع) بنایی می کرد، و حضرت ادریس(ع) به خیاطی مشغول و نجار بودن نوح(ع) نیست دلیلی دیگر.

و در پایان بوسه پیامبر(ص) بر دستان پینه کرده را می توان یادآور شد. دوست داشتن خدا و پیامبر خدا دست ورم کرده و پینه بسته را. چه زیباست آن وصیتنامه ای که با توبه و انابه ی در درگاه حضرت حق شروع میشود.

قاسم جان تو در اوج پاکی و صداقت قبل از شهادتت محبوب پروردگار شدی. مگر نه اینکه پیامبر(ص) بزرگوار فرمودند: خداوند جوان توبه کار را دوست دارد.(نهج الفساحه ح ۷۴۹)

و یا اینکه حضرتش فرمود: هیچ چیز نزد خداوند والاتر از جوان توبه کننده، محبوب تر نیست.(نهج الفساحه ح ۲۶۷۹)

تو این احادیث را با آن نیایش و توبه زیبایت در طلعه ی وصیتنامه ات به زیبایی به تصویر کشیدی، به همه جوان ها گفتی که امیرمومنان فرمود: توبه نیکوست ولی از جوان نیکوتر و جوان بی توبه مانند جوی بی آب است. تو اقیانوسی شدی که پایان ندارد.

قاسم جان تو در وصیتنامه ات از وظیفه و مسئولیت در قبال شهدا و امام و انقلاب سخن گفتی و نگران انجام وظیفه ات بودی چون می دانستی: ولاتقف مالیس لك به علم ان السمع و البصر و الفواد كل اولئك كان عنه مسئولا : از آنچه نمی دانی پیروی نکن چرا که گوش و چشم و دلها همه مسئولند.(اسراء آیه ی ۳۶)



✽ نام : منصور

✽ نام خانوادگی : قنایی

✽ فرزند : جعفر

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۲/۰۱/۲۲

✽ محلّ شهادت : شریانی - عملیات والفجر ۱

✽ نوع عضویت و شغل : بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح (ع) کاغذی

منصور فرزند حاج جعفر پنجمین فرزند خانواده و دارای سه برادر و سه خواهر بوده است. تحصیلات خود را تا پنجم ابتدایی ادامه داده که با توجه به وضعیت نا مساعد مالی خانواده تصمیم به ترک تحصیل و کمک به خانواده می گیرد. شهید قنایی در سن ۱۸ سالگی در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۲۲ در عملیات والفجر در منطقه ی شریانی بر اثر اصابت ترکش به ناحیه ی سینه و پیشانی به درجه عظیم شهادت نائل می آیند.

وصیت نامه شهید منصور قنائی

بسم الله الرحمن الرحيم

ان تنصرالله ينصرکم و يثبت اقدامکم

یاری کنید خدا را تا یاری کند شما را و استوار بگرداند قدم هایتان را (قران کریم)

ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد . (امام خمینی)

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود و سلام به روان پاک شهیدان اسلام ، برحسب وظیفه چند جمله ای می خواستم به عنوان وصیت بنویسم ،

امیدوارم که با یاری خداوند بزرگ بتوانیم بر کفر جهانی پیروز شویم

پدر ومادر گرامی و عزیزم ، می بخشید از اینکه نتوانستم جبران خدمت های

شما را بکنم و شما ای پدر عزیز در مدت ۱۷ سال عمرم زحمات فراوانی برای

من کشیدید و من شما را خیلی اذیت کردم و امیدوارم که مرا ببخشید و شما

باید افتخار کنی که فرزندت در راه خداوند قدم گذاشته و مشغول فعالیت بوده

و انشاله با ریختن خون من و ماها اسلام پیروز شود زیرا که امروز روز یاری

حسین است و اسلام به این خون ها احتیاج دارد و ای مادر گرامی از تو می

خواهم که شیرت را بر من حلال کنی و انشاله خدا زحمات شما را جبران

کند و ای برادرانم از شما می خواهم که راهم را ادامه دهید و همیشه پشتیبان

امام امت باشند و نگذارید که امامتان تنها بماند و نگذارید که این منافقان

باعث پیروزی بر شما شوند و بشدت جلوی آنها را بگیرید و شب جمعه ها

در دعای کمیل و دعای توسل شرکت کنید که این دعاها است که ما را پیروز

می کند و هر یک از شما باید پاسدار و حافظ انقلاب کبیرمان باشید و از مردم

شهر و قریه [روستا] خود می خواهم که با اتحاد خود پوزهی آمریکا و

منافقین را به خاک بمالند و همیشه یار و یاور امام عزیزمان باشند و راه سعادت بخش حسین(ع) را ادامه دهید و زینب وار زندگی کنید .
و ای خواهرانم راهم را زینب وار ادامه دهید و انشا الله که این هدیه ناقابل را خدا به درگاهش بپذیرد به امید پیروزی لشکر اسلام بر کفر .
والسلام - خدایا ، خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگهدار
مرگ بر امریکا مرگ بر صدام - مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۰ - منصور قنایی

خصوصیات شهید:

اهل نماز و روزه - کمک به پدر در کار کشاورزی- شاغل بودن در پیشه ی خیاطی- حضور فعال در پایگاه بسیج- حضور در دعای کمیل و توسل- خوش اخلاق- دوری از اسراف- علاقه مند به گوش دادن نوارسخرانی های مرحوم حجه الاسلام فلسفی - مطالعه آثار شهید دستغیب(ره)

مروری بر سخنان شهید(توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

منصور قنایی شهیدی که در طلیعه ی وصیتنامه اش از ثبوت قدم می گوید. از نصرت خدا و منصور شدن و به حق منصور ما منصور حق شد. ان تنصرا لله ينصرکم و يثبت اقدامکم

و امروز منصور ما پیامی گذاشتند برای ما که ان ينصرکم الله فلا غالب لکم ای سبکبال دشت عشق و جنون چقدر می خواستی سبکبالانه تر بروی که از پدر و مادرت اینگونه طلب حلالیت می کرده گویا می دانستی هر چه هست در رضایت پدر و مادر وجود دارد.

و شهید منصور قنایی خوب فهمیده بود وقتی پیامبر(ص) می فرماید: رضایت خداوند در رضایت پدر و مادر هست یعنی سعادت بس عظیم.

شهید بزرگوار ما این روایت را با عمل از برکرده بود که شخصی خدمت پیامبر(ص) رسید و پرسید: من اعظم حقا علی الرجل چه کسانی بزرگترین حق را بر فرد دارند؟ حضرت پاسخ دادند: والداه یعنی پدر و مادر آنهایی که خود از دعاها و مناجاتهای شبانه به جایی رسیده اند می دانند چه در دل این ادعیه نهفته است. یکی از فرازهای زیبای وصیتنامه ی شهید قنایی سفارش به شرکت در دعاها خصوصا کمیل و توسل هست. میل رغبت شهیدان به دعا همان سوز درونیشان به خداوند بود. ادعونی استجب لکم را زنده داشتند. خواندند و خوانده شدند همراه با همه ی کائنات.

یسئله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شأن
آسمانیان و زمینیان دست طلب به سوی او دارند و هر روز در شأنی از اداره ی عالم است.(الرحمن ۲۹)

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تورا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

گلستان سعدی



✽ نام : قدرت اله

✽ نام خانوادگی : قندی کاغذی

✽ فرزند : عبدالله

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۱/۰۵/۱۷

✽ محلّ شهادت : پاسگاه زید- عملیات رمضان

✽ نوع عضویت و شغل : سرباز ارتش

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح(ع) کاغذی

قدرت الله قندی فرزند مرحوم حاج عبدالله جمعی پایگاه هشتم شکاری اصفهان در متولد روستای یزدلان مورخ ۱۳۶۱/۰۵/۰۷ در منطقه ی عملیاتی رمضان (پاسگاه زید) در سن ۲۰ سالگی به علت نبرد با مزدوران بعثی عراق بر اثر ترکش گلوله ی دشمن به صورت در جبهه ی محور کوشک به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. پیکر مطهرش در صحن امامزاده سلطان صالح(ع) روستای کاغذی به خاک سپرده شدند.

متأسفانه وصیت نامه ایشان مفقود شده است

خصوصیات اخلاقی:

خوش اخلاق بود و خیلی در خانه کمک حال خانواده بود و اخلاقش با بقیه فرق می کرد . به مجالس روضه می رفت . خوابش کم و سحرخیز بود و به نماز اول وقت بسیار اهمیت می داد در هنگام کار کردن در زمین کشاورزی زمزمه ی لبهایش مدح اهل بیت بود-دلش هم با خدا بود .

منزل شهید قندی در جوار زیارت روستای یزدلان بود لذا ارادت خاصی به امامزادگان مدفون (شاهزاده حسین و زین الدین فرزندان موسی بن جعفر - چهار تن از فرزندان جابر بن عبدالله انصاری - و همچنین قدمگاه خضر نبی) در این زیارت داشت.

تحصیلات شهید :

ایشان با توجه به اینکه در روستایشان مدرسه ای نبوده (یزدلان) به صورت شبانه تا کلاس ششم ابتدایی تحصیل کرد چون کلاس هفتم را باید در جایی دیگر میخواند وبعد مسافت مانع این کار بود لذا به معلمش پول میدادیم تا ایشان کلاس هفتم را در روستا بخواند

شهید به روایت مادر:

خدمت مقدس سربازی اش در پادگان نیروی هوایی ارتش اصفهان بود تمایل شدیدی به حضور در جبهه داشت نظرش را به فرمانده اش میرساند و او میگوید رضایت پدر و مادر میخواهد ایشان با دهان روزه مرخصی گرفته و سر خط چاله قره پیاده می شود و از انجا تا منزل حدود (۲۰ کیلومتر) را پیاده آمده وقتی به منزل رسید از شدت تشنگی لبش خشکیده بود سریعا هندوانه را جلوش گذاشتم گفت من روزه هستم موقع رفتن من گفتم نمیخواهد بروی

جبهه گریه میکردم و گریه کردنم مانع شد تا صورت شهیدم را ببوسم بعدا حسرت میخوردم چرا صورتش را نبوسیده ام دو ماه قبل از اینکه شهید بشود خواب دیده بودم که شهید شده است به خاطر این بود که هروقت می آمد برای رفتنش بی قراری میکردم بعد از دو ماه که از شهادتش میگذشت یک شب خواب دیدم که شهید از کنار پنجره رد شد بالباسهای قشنگ فکر کردم که برگشته خواستم که برخیزم داخل شد و گفت بلند نشو من آمده ام فقط با شما رو بوسی کنم تا دیگر گریه نکنی و نگویی چرا مرا نبوسیده ای خم شد دست در گردنش انداختم و او را بوسیدم

حوصله دار بود و خوش اخلاق اگر من با تندی با او صحبت میکردم فقط خنده میکرد و خیلی در خانه کمک حال من بود و اخلاقش با بقیه فرزندانم فرق میکرد در منزل هم که بود رادیو و آوای جنگ را گوش میکرد و دلش هوایی شده بود میخواست برود جبهه فقط فکرش انجا بود خدمت سربازی اش در پادگان شهید بابایی بود بعد از شهادتش خلبانانی از همزمان شهید آمده بودند برای دیدار خانواده شهید میگفتند مسئولیت شهید در زمان سربازی به عنوان نگهبان هواپیماهای جنگی بود و سرهنگ بازنشسته آقای دست گردی از فرماندهان پادگان شهید بابایی (دوران سربازی شهید) در منزل شهید از اخلاق و نجابت ایشان تعریف کرده و گفتند ایشان لیاقت شهادت را داشته است ضمنا شهید لیاقت تشرف به مشهد مقدس را داشتند. به مجالس روضه میرفت. خوابش کم و سحرخیز بود و به نماز اول وقت بسیار اهمیت میداد در هنگام کار کردن در زمین کشاورزی زمزمه ی لبهایش مدح اهل بیت بود- دلش هم با خدا بود .

نقل قول از برادر بزرگ شهید حاج عباس قندی :

قبل از اینکه خبر شهادت برادرش را به او بدهند در دشت کرج خواب دیده بود که قدرت الله شهید شده است.



✽ نام : حسین

✽ نام خانوادگی : مهدی کاغذی

✽ فرزند : میرزا

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۲/۰۱/۲۲

✽ محلّ شهادت : فکه - عملیات والفجر ۱

✽ نوع عضویت و شغل : بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح (ع) کاغذی

حسین فرزند میرزا آقا آخرین فرزند خانواده - دارای سه برادر و سه خواهر - در سن سه سالگی پدر بزرگوارش را از دست داده و با وجود یتیمی با شرایط سخت خانوادگی رشد نمود - این شهید در سن ۱۸ سالگی در تاریخ ۱۳۶۲/۰۱/۲۲ در عملیات والفجر ۱ واقع در فکه (شهرک دارخوئین) به شهادت رسیده و مفقودالاثَر می شوند و پس از ۱۱ سال در تاریخ ۱۳۷۳/۰۸/۱۳ بدن ایشان به زادگاه و آغوش خانواده باز می گردد.

وصیت نامه شهید حسین مهدی کاغذی

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون :
کسانیکه در راه خدا کشته شدند هرگز مرده نیستند بلکه زنده اند و در نزد
خداوند روزی می خورند.

درود و سلام به شهیدان و درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب و درود و سلام
به ملت رزمنده ایران سخنم را آغاز می کنم.

اینجانب با آگاهی کامل به شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب
اسلامی و دفاع از مملکت اسلامی به فرمان بزرگ رهبری مسلمانان جهان و
مرجع عالی قدر حضرت امام خمینی به جبهه حق علیه باطل شتافتم امید است
که خون ما نهال نو پای انقلاب اسلامی را بارور کند و شهادت ما موجب
آگاهی و رشد فکری جامعه جهانی اسلام گردد و از شما ملت قهرمان می
خواهم که پشتیبان روحانیت مبارز و متعهد به اسلام باشید که هستید. به قول
امام عزیزمان (روحانیت است که تاکنون اسلام را زنده نگه داشته است .)
خدایا ، خداوندا من از زمانی که به جبهه آمدم و در جبهه هر گونه قدمی بر
داشته ام برای تو بوده و در راه تو ، انشا الله کشته می شوم نه برای شخصی
بخاطر دینم جانم را نثار می کنم که به دین خود وفادار بوده باشم .

مادر جان؛ می دانم داغ فرزند برای مادر خیلی مشکل است ولی من از شما
انتظار دارم که مانند بانوی بزرگ اسلام یعنی زینب (س) در برابر مشکلات و
داغ فرزندات مقاومت نموده و سکوت را تا حد امکان مراعات کرده تا دشمنان
اسلام و منافقین بدانند که در هر زمانی مادران شیر زنی چون زینب هستند
شما باید افتخار کنید که فرزندان را در راه خدا دادید. خدایا این که یک جان

بود که در راه تو جهاد کردم و کشته شدم ای کاش هزاران جان داشتم و در راه تو با کفار و منافقین می جنگیدم و در زیر چکمه های جلادان جان می سپردم . شهیدان با فریاد الله اکبرشان شهادت دادند که ای خمینی عزیز و ای وارت حسینی (ع) ای که خون حسین در رگهای امت جاری است ما تو را تنها نگذاشتیم و جانمان را تقدیم اسلام و راهت نمودیم .

این بار فرزندان رشیدی که عاشق وصال یار گشته بودند و بوی کربلای حسین بر مشامشان رسیده بود با توشه باری از پیام های شهیدان و عاشقان طریق الله با بانک الله اکبر در خون وضو گرفتند و سجاده ای در وسعت پهنی دشت کربلا به نماز جندالله ایستادند. مادرم، اگر بدی در حق شما کردم مرا به بزرگی خودت ببخش و مرا حلال کن. ای برادرانم؛ اولاً مرا ببخشید . ثانیاً ادامه دهنده گان راه شهیدان باشید و سنگرها را خالی نگذارید و سنگر مسجد که مهمترین سنگر است را خالی نگذارید که هر چه داریم از پیروزی ما به وسیله ارتباطی است که در مسجد با خدا پیدا کردیم و پیروز شدیم توصیه می کنم که پایگاه بسیج را خالی نگذارید و در دعاها شرکت کنید همچنین خواهرانم : که امید است زینب گونه در برابر شهادت من صبر کنند و بخاطر خدا تحمل نمایند خداوند با صابران است . و اما دوستان و همزمان من و اهالی محترم کاغذی؛ کوچک و بزرگ اولاً مرا ببخشید و حلالم کنید ثانیاً این وظیفه شماهاست که هر کس خواست انقلاب را از بین ببرد سرکوبشان کنید و به منافقین کوچکترین فرصت را ندهید .

در پایان عرض می کنم کشوری که رهبری دارد بنام روح ا... - روزهایی دارد بنام یوم ا... - ملتی دارد بنام حزب ا... - ارتشی دارد به نام جندا... - شهیدانی دارد بنام ثار ا... - هرگز شکست نمی خورد .

کنار سنگرم لحظه های آخر من
 سلام من بر توای سربلند مادر من
 مگو که خلعت کجا بود و نو عروس که بود
 که دوخت خلعت من دست پاک رهبر من
 مگو دست چه کس نقل بر سرم ریخت
 که ریخت بارش رگبار نقل بر سر من
 مگو که تازه جوانم ساق دوش نداشت
 دو ساق دوش بخته اند در بر من
 کند اشاره مامانم دور بر بدنم
 که من حسینم این است اکبر من

حسین مهدیزاده (مهدی کاغذی) - ۱۳۶۱/۱۱/۲۶

خصوصیات شهید:

فردی دلسوز بود - عموی او چون فرزندی نداشت که کمک دستش باشد لذا شهید مهدی کاغذی از روی بزرگواری که داشت کمک دستش عمویش می شد و در کارها کمکش می کرد. در خانه و در بیرون از خانه خوش اخلاق بود در خانه به مادرش کمک می کرد نمازهایش را به موقع درسه وقت (صبح و ظهر و مغرب و عشا) در مسجد می خواند - نمازش شب اش ترک نشد - از سن ۱۴ سالگی نمازش را شروع کرد - چون برادرش در سربازی بود به شهید می گفتیم که به جبهه نرود و ایشان می گفت چون امام خمینی (ره) گفته باید بروم و وظیفه شرعی من می باشد. اخلاقش در منزل با بقیه

برادرانم و خواهرانم فرق می کرد و بهتر بود. صله ی رحم بجا می آورد و روزی یک بار به خواهرانش سر می زد- در مراسم دعا و جلسات و روضه حضور فعال داشت - شغلش کارگری بود- حضور فعال در پایگاه بسیج داشت - در مورد پاکیزگی همیشه می گفت لباسهایم باید تمیز باشد- هیچ کس از دست او ناراضی نبود همه او را دوست داشتند - از کک به دیگران مضایقه نداشت مخصوصاً به سالخوردگان خیلی کمک می کرد

مروری بر سخنان شهید(توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

یادباد حماسه جاویدان عرفان و معنویت حسین مهدی کاغذی.
او که همچون پیران اهل طریقت همه ی خوبیها را در رضای الهی می دانست چنین نوشته بود در وصیتنامه اش:

خدایا؛ خداوند!... من از آن زمانی که به جبهه آمدم و در جبهه هرگونه قدمی برداشته ام برای تو بوده و در راه تو انشاء الله کشته می شوم. این نجوای عارفانه را به خاطر بسپارید و همراه شوید با این حدیث امیرمومنان(ع) که فرمود:

الایمان اربعة ارکان الرضا بقضاء الله و التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله و التسلیم لامرالله.

ایمان چهار رکن دارد: ۱-خشنودی به قضای الهی ۲-توکل بر خدا ۳-سپردن امر زندگی به خداوند ۴-تسلیم در برابر امر خدا

آری شهید بزرگوار مهدی کاغذی با تمام وجود این چهار رکن را درک کرده بود و در مرحله عمل هم به زیباترین صورت تصویری از یک انسان مومن را به صفحه ی سفید زندگی کشید. چه ساده از سطرهای عمیق نوشته هایش

گذشتیم، اصلاً فراموش کردیم که در ابتدای وصیتنامه اش حسین اوج یقین را به نمایش گذاشته بود با گفتن دوباره ی یک بسم الله الرحمن الرحیم و هدیه ی یک صلوات بر محمد و آل محمد همراه با یک عجل فرجه‌م. بر می گردیم به سرآغاز سخنان شهید حسین مهدی کاغذی همانجایی که گفته: اینجانب با آگاهی کامل که به شهادت دارم برای دفاع از اسلام و حیثیت انقلاب اسلامی..... به جبهه حق علیه باطل شتافتم.

این فراز را که خواندیم یاد آوردیم حدیث شریف و گهربار امام رضا(ع) که فرمودند: ان الایمان افضل من الاسلام بدرجه و التقوی افضل من الایمان بدرجه و لم یعط بنی آدم افضل من الیقین. ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و به فرزند آدم چیزی بالاتر از یقین داده نشده است.

آری حسین و امثال او در اوج یقین پا در این عرصه نهاده و عالمی را واله و حیران این یقین و شهادت طلبی خود کردند.

خاطره ای از زبان خواهر بزرگ شهید

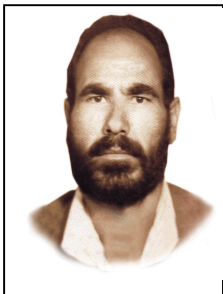
شهید سه سال داشت که پدرش در سن ۴۰ سالگی دار دنیا را وداع گفت. و طمع یتیمی را از کودکی چشید و به سختی و مسکلات زندگی در دامن مادر مهربان و خوش اخلاق اش تربیت و پرورش یافت تا در سن ۱۴ سالگی که عاشق نظام و انقلاب اسلامی شد. با شهید بزرگوار حاج عزت الله بی غم آشنا شده و وارد پایگاه بسیج شد و حدود ۳ ماه در منطقه به کمک شهید بیغم آموزش دید.

سفارشات شهید :

بعد از شهادت من زینب وار باشید صبور باشید حضرت زینب (س) خیلی سختی دید.

دعا کنید من شهید شوم نمی خواهم اسیر عراقی ها شوم چون شما مرا بزرگ کردید افتخار کنید اگر شهید شدم.

و نهایتاً اینکه : در سن ۱۶ سالگی دل از مال دنیا و زندگی دنیا و خانواده برید و وارد جبهه شد و عاشق شهادت بود چون بارها به خواهرش گفته بود که برایش دعا کند که به درجه رفیع شهادت برسد و همین هم شد. مفقود الاثر شد و مادر که بیشتر اوقات درب منزل را باز می گذاشت تا شاید برگردد. بالاخره بعد از ۱۱ سال چشم انتظاری خانواده اش ، بدن پرپرش به زادگاهش روستای کاغذی آوردند و در صحن آستان مقدس امامزاده سلطان صالح مدفون گشت .



✽ نام : قدرت اله

✽ نام خانوادگی : مهدی زاده

✽ فرزند : عباسعلی

✽ تاریخ شهادت : ۱۳۶۴/۱۲/۰۳

✽ محلّ شهادت : فاو - عملیات والفجر ۸

✽ نوع عضویت و شغل : بسیجی

✽ محلّ دفن : گلزار شهدای امامزاده صالح(ع) کاغذی

قدرت اله فرزند مرحوم عباسعلی سومین فرزند خانواده - دارای سه برادر و دو خواهر - ایشان متأهل و دارای ۶ فرزند بودند. شهید مهدی زاده در سن چهل سالگی در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۳ در عملیات والفجر ۸ واقع در فاو بصره بر اثر اصابت ترکش به ناحیه ی سر به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

متن وصیت نامه شهید قدرت اله مهدی زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

فلیقاتل فی سبیل الله الذین یبشرون الحیاه الدنیا بالآخره و من یقاتل فی سبیل الله فیقیل و ینقلب فسوف نوتیه اجرا عظیما

مومنان باید در راه خدا با آنانکه حیات مادی دنیا را به آخرت خریدند جهاد کنند و هر کس که در جهاد به راه خدا کشته شد یا فاتح گردید زود باشد که او را اجرای عظیم دهیم .

من بر اساس رسالت اسلامی و انسانی که بر دوش خود احساس کردم روانه جبهه های نبرد شدم و خدای را سپاسگزارم که در این برهه حساس از زمان زندگی می کنم اول به خاطر اینکه زمانه برای رشد و رسیدن به کمال انسانی مناسب است و دوم بخاطر اینکه توانایی این را دارم که به جبهه بروم و بجنگم و از این محیط پر معنویت استفاده ببرم زیرا هر کس سعادت این را ندارد که در این مکان مقدس حضور پیدا کند و به همین دلیل حضور در اینجا از الطاف خفیه الهی است که افراد گناهکاری چون من می توانند در جبهه ها حاضر شوند و امروز بر هر کسی که نسبت به اسلام و انقلاب احساس مسئولیت می کند واجب است که با تمام وجود خویش به این نظام اسلامی در تمام ابعاد خدمت کند و به مقابله با دشمنان اسلام بر خیزند که فردا دیر است و اگر خدای ناکرده در اثر سستی و سهل انگاری انقلاب شکست بخورد خیانت به آرمان شهیدان است و هر کس در انجام وظیفه خود کوتاهی کند فردا در محکمه عدل الهی باید جوابگو باشد. در زمانه امن که وضع ما در قبال دنیا حق باشد ابرقدرت ها ما را راحت نخواهند گذاشت چونکه خود را در خطر

می بینند و میدانید که این مکتب برای بقایشان مضر است و بدانید که پیروزی نهائی با کسی است که خدا با آنهاست و آنها با خدا هستند.

خدمت پدر و مادر عزیزم که نتوانستم جبران محبت هایتان را بکنم و اگر هم می ماندم باز هم از عهده اش بر نمی آمدم ، سلام می رسانم و از آنها می خواهم که برایم ناراحتی نکنند و مرا ببخشند همچنین از برادران عزیزم می خواهم حسین گونه در صحنه انقلاب بجنگند و امام عزیزمان را تنها نگذارند و از خواهر عزیزم اگر چه خود شهید داده ای ولی من نیز می خواهم زینب گونه مشکلات زندگی و انقلاب را تحمل کنید و فرزندانان را برای اسلام تربیت کنید و همچنین از همسر مهربانم که هم اکنون سرپرستی شش فرزند را به عهده گرفته است و او را در این راه تنها گذاشته ام می خواهم که همچون فرزندان امام حسین (ع) که در عاشورا سرپرستی پدر را از دست دادند او نیز سرپرستی فرزندانم را چون زنان شیردل کربلا به عهده بگیرد همچنین خدمت تمامی عموهایم و پسردایی ها و کلیه اهالی کاغذی و حومه اگر خوبی و بدی از من دیده اند حلال ام نمایند خدمت خانواده شهدا و مفقودین و مجروحین نیز طلب حلالیت می کنم و اگر کسی از من طلب داشت از برادرانم مطالبه کند . سهم مالم را نیز تا سال ۶۲ پرداخته ام و اگر چیزی بدهکارم بپردازید و باقی را به هر نحوی که صلاح می دانید خرج کنید در آخر از تمامی دوستان و آشنایان طلب حلالیت می کنم و به عنوان یک برادر به آنها می گویم در کنار اندیشیدن به مادیات لحظه ای هم به آخرت خود بیندیشید و ببینید که برای آنجا چه کرده اید پس قبل از اینکه دیر شود بخود آیید که سستی و درنگ موجب پشیمانی اخروی است از همه شما عزیزان التماس دعا دارم و می

خواهیم که بدی های مرا بخوبی خود ببخشید جنازه ام چنانکه به دستتان رسید مرا در گلزار شهدا دفن نمایید

والسلام و علیکم و رحمه اله و برکاته / خدایا خدایا تا انقلاب مهدی(عج) خمینی را نگه دار .

خصوصیات اخلاقی:

احترام به پدر و مادر- حضور مداوم در هیئات مذهبی و اهل اشک بر سیدالشهداء-خانواده دوست و مردم دار - با اینکه سوادچندانی نداشت اما به جهت علاقه زیاد به قرآن در مجالس قرآنی شرکت نموده و موفق به فراگیری قرآن شدند-به علت شرایط بد مالی اهل تلاش شبانه روزی برای امرار معاش حلال خود و خانواده- با توجه به مشغله کاری فراوان اوقات فراغت جمعه را به مسافرتها زیارتی می رفت-به فرزندانش توصیه به تحصیل میکرد-با دیدن تصاویر جبهه و جنگ اشک از چشمانش جاری می شد-توصیه به مردم جهت پیروی از امام و راه ایشان-یتیم نواز- اهل روزه داری حتی در سخت ترین شرایط- اهل مسجد و نماز جماعت- حساسیت نسبت به حلال و حرام- کمک به مستضعفان- پیشقدم در کارهای خیر- پیشقدم بودن در مسائل عمرانی عام المنفعه و احداث و تعریض جاده امامزادگان کوه سفید نطنز- سطح سوادابتدایی - شغل دامداری و کشاورزی - به ورزش علاقمند بود و پیاده روی صبحگاهی را دوست داشت - حضور در هیأت با عنوان آشپزی - یتیم نوازی و احترام به سادات - هر سال روز هفتم محرم دعوت هیئت مذهبی و پذیرایی از آنها در منزل شخصی .

مروری بر سخنان شهید (توسط حجت الاسلام و المسلمین ملکی):

کمال و سعادت قدرت الله مهدیزاده

وقتی هدف از خلقت را بدانی معرفت نیز مقدس می شود.

رسیدن به کمال و نگران بودن برای نرسیدن و یا بهترگوئیم خوشحال بودن از اینکه شرایط برای رسیدن به کمال مهیاست بزرگترین پیام شهید قدرت الله مهدیزاده بود.

او درک کرده بود: انسان جزئی از جهان آفرینش است.

جهان آفرینش هدفمند است. و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا (سوره ص ۲۷)

پس انسان نیز هدفمند است. (افحسبتم انما خلقناکم عبثا) (مومنون ۱۱۵)

مقدس شمردن جبهه و جهاد در اندیشه شهید قدرت الله مهدیزاده ایشان را بر آن داشت که سفارش ویژه ای به دفاع از انقلاب، ولایت فقیه و ادامه راه شهدا داشته باشد.

چون همه ی این امور در تحت عنایات ولایت هست و بس و تقدسش برگرفته از ولایت هست.

مسئله ی مهم و خطیر تربیت از نگاه شهید مهدیزاده پنهان نمانده و با اشاره به این اصل سرنوشت ساز تربیت فرزندان را به همه سفارش نموده است.

آخر ایشان پرورش یافته ی مکتب امیرالمومنین هستند و چشمانشان به لبهای مبارک مولایشان هست.

با نگاهی به دیدگاه ویژه ی تربیتی علی (ع) آشکار می شود که در نظام تربیت اسلامی هدف نهایی از تربیت فرزند، رسیدن فرزند به مقام اطاعت و عبودیت الهی است.

هدف نهایی تربیت انسانی است که مطیع پروردگار و تسلیم در آستان او باشد. حضرت فرمودند: من از خداوند خویش طلب فرزندان زیبا چهره و نیکو قامت ننموده ام بلکه از پروردگارم خواسته ام تا فرزندانم مطیع او باشند و از او بترسند تا اینکه وقتی با این صفات به آنها نظر افکنم مایه چشم روشنی من باشند. (بحارالانوار ج ۱۰۴ ص ۹۸)

یادت را فرزندان با تمام وجود و راحت را همه ی مردم با تمام توان ادامه خواهند داد.

پائیز حدیث کوچ برگی سرخ است خندیدن گل زیر تگرگی سرخ است
بر لاله چرا کفن بیوشم وقتی زیبایی زندگی به مرگی سرخ است

خاطره ای از فرزند شهید

بخاطر دارم که در دهه های محرم سال های گذشته پدرم حضوری فعال در هیئت مذهبی داشت برای هیئت آشپزی می کرد، شب ها تا نزدیک اذان صبح برای عزادای امام حسین (ع) کارها را آماده می کرد و موقعه عزاداری گوشه ای می ایستاد ، زنجیر یا سینه می زد و اشک می ریخت و هر ساله روز هفتم محرم هیئت را به خانه دعوت می کرد و از آن ها پذیرایی می نمود ، یک خاطره ای پدر شهید بگویم : وقتی که جنازه ی پدرم را به درخانه آوردند جمعیت زیادی به تشییع این شهید آمده بودند وقتی پدر شهید داشت می آمد بالای سر شهیدش چند قدم راه نرفته بود که به زانو افتاد و دیگر نتوانست را برود و مردم زیر بغل او را گرفتند و به کنار این شهید آوردند، و مادر شهید یک سال و ۳ ماه و پدر شهید یک سال و ۱۰ ماه بعد از این شهید زنده ماندن و خیلی زود به شهید خود پیوستن روح شان شاد.

درد دل فرزند شهید

بسم رب الشهداء و الصدیقین

به نام خدا به نام خدایی که حسین(ع) را آفرید برای شهادت و مهدی(عج) را آفرید برای هدایت و زینب(س) را آفرید برای اسارت و شهدا را آفرید برای پرواز به ملکوت خود.

پدرجان سلام به گرمی محبتی که به ما کردی ، سلامی به سرخی خون شما که من در سن نوجوانی دیدم که در آن غوطه ور بودی و مثل یک کبوتر خونین بال در آن آرمیده بودی ، سلامی به بلندی فراقی که ۲۷ سال است دارم آن را تحمل می کنم و در هجر هجرت خونین شما متحمل می شوم ، پدرجان وقتی که در جبهه بودی من برای شما نامه می نوشتم و بعد از چند روز جواب آن را دریافت می کردم و خوشحال می شدم ولی بعد از شهادت چندین بار برایت نامه نوشتیم و لای قرآن گذاشتم و هر روز صبح که برای نماز آماده می شدم قرآن را باز می کردم ولی جوابی برایم ننوشتی پدر عزیزم الان که فکر می کنم و می بینم دنیا ارزشی ندارد و عمر ما هم با غم و غصه داغ برادریم امیر رضا ۱۵ ساله و مادر مهربانم دارد سپری می شود خوشحالم که شما شهادت در راه خدا را انتخاب کردی و خداوند بزرگ شما را برای شهادت در راه خودش قبول کرد.

پدرجان امیدوارم که در روز رستاخیز برای شفاعت ما بیایی و ما را نزد خداوند و امام حسین(ع) و فاطمه زهرا(س) رو سفید کنی، پدر شهیدم دلم نمی آید که این نامه را تمام کنم و می خواهم که با شما درد دل کنم و شما هم مرا دلداری دهی چون بعد از شهادت شما مادر برای ما هم پدر بود و هم

مادر، برای او درد دل می کردیم او هم به ما دلداری می داد و او هم مثل یک پرنده مهاجر زود هجرت نمود و بسوی خدایش رفت.

فرزند شهید حاج قدرت الله مهدیزاده

خاطرات از زبان فرزند شهید (در منطقه عملیاتی راهیان نور)

بنام دوست که هرچه داریم از اوست خدا را شاکریم که شهدا دعوت کردند این گنکار را در بین خوبان جای دارد و باعث شد این سفر راهیان نور یادی از شهدا کنیم . از خداوند توفیق می خواهیم که تا نفس های آخرمان پیرو خط و راه امام و شهدا باشیم این حقیر فرزند شهید حاج قدرت الله مهدیزاده ، توفیق پیدا کردم در سال ۱۸۹ با کاروان راهیان نور به منطقه ی جنوب بروم و چند روزی را در آن جا حضور شهدا را بیشتر درک کنیم و من این خاطره را در همان مکان نوشته ام از رودخانهی کارون گذشتیم و نخل های خرما مفتخرانه و سربلند به کاروان مهدی (عج) به نیت ۱۴ معصوم از استان اصفهان بود خوش آمد می گفتند به شهرک دارخوئین رسیدیم راهنما می گوید در این اردوگاه همه ی بچه های کاشان مستقر بودند که چند تایی از آنها به شهادت رسیدند و از خاک ریزهای سلمانیه گذشتیم و رسیدیم به پالایشگاه نفت آبادان ، یادمان شهید تندگویان که گفتند ۸ سال گمنام بوده و الان مشعل های آن روشن است و این رودخانه ی بهمن شیر یادمان شهدای والفجر ۸ این جا نخل های سوخته در کنار اروند کنار اشک از چشم هر زائری جاری شد ای نخل های سوخته که باز بر روی پای خود ایستاده و یاد جنگ و شهدا را زنده نگه داشته اید الان کنار اروند رود نشسته ایم و آب مواج و خروشان ما را به یاد خیل رزمندگان می اندازد که در زمان جنگ با این رود هم نوا بودند این جا پر از برادران بسیجی است که هنوز هم به مردم خدمت می کنند الان در

منطقه ی فاو که قتل گه پدرم بوده است رسیده ایم می خواستم گریه و زاری کنم یک لحظه از خود بی خود شدم ولی انگار پدرم به من دلداری داد و گفت : آرام باش من اینجا تنها نبودم من در مقابل این دریا قطره ای بیش نبودم یعنی دریای خیل شهدا و حضور ما هنوز اینجا حس می ود ساعت ۱۷/۳۰ آمدم به شلمچه صدایی توپ و تانک ما را به یاد روزهای جنگ و شب های تاریک و پر از سروصدا که شهدای ما در این جا چگونه دلیرانه از این مرز و بوم دفاع کردند و اجازه ندادند که یک وجب از خاک ایران به تصرف دشمن درآید اینجا بوی شهدا را حس می کنیم انگار دارند به ما نگاه می کنند دلم می شکند و می خواهم به یاد آنها فریاد کنم ولی گوئی می گویند آرام باشید فقط مواظب باشید به خون ما خیانت نشود و پاسدار خون ما باشید این جا انسان جرأت نمی کند روی زمین بنشیند انگار خاک اینجا با خون و قلب شهیدان گمنام آغشته است واقعاً در شگفتم که چگونه سپاه ایراناعم از بسیجی ، سپاهی و ارتشی توانستند مرزی را به این وسعت که چند روزی است که ما با ماشین فقط چند گوشه ی آن دیدن کرده ایم مردانه جلو دشمن بایستند واقعاً شجاعت شهدا و رزمندگان بوده است و معجزه ی خداوند که امام فرمود انقلاب ما یک معجزه الهی بود . راوی از شجاعت بچه های دلیری که اینجا مظلومانه جان دادند و به شهادت رسیدند می گوید و پیر و جوان اشک می ریزند ولی بعضی ها فقط برای تفریح و تماشا آمده اند و الان اردوگاه اهواز را به طرف طلائیه ترک کردیم و من باز به یاد شهدای که اردوگاه ها را به طرف منطقه ی عملیاتی ترک می کردند اشک می ریزم رسیدیم به طلائیه و کنار نحر آب نشسته ایم و به یاد شهدا دل آرامش پیدا می کند . راوی می گوید این جا سه راهی شهادت نام دارد چون شهدا راهی برای فرار نداشتند شهید خرازی شب

عملیات به شهدا گفته : که امکان دارد همه ی شما شهید شوید اگر می خواهید زنده بمانید نیاید اینجا شهدا با آگاهی شهید شدند چون می دانستند که شهید می شوند و با شهادت زنده ماندند ای شهدای عزیز به ما توفیق بدهید که خون های شما را پایمال نکنیم و فردای قیامت از شما شرمند نباشیم خدایا به خون این شهیدان قسم به ما و فرزندانمان توفیق عنایت کن تا بتوانیم حافظان خون شهدا باشیم خدایا در همه حال در همه جا به ما توفیق طاعت و بندگی عنایت کن و لحظه ای ما را به حال خود وامگذار خدایا همسر مرا که مدت های زیادی در این مکان و سرزمین پاک خدمت کرده شفا بده چون در این مکان او هم مورد حمله ی شیمیایی دشمن قرار گرفته و دست او را بگیر و او را عاقبت به خیر کن تا فردای قیامت همنشین با همسنگران شهیدانش باشد و شرمسار رفقا و شهدا نباشد چون او هم یک رزمنده بوده و برای اسلام و دین خود دفاع کرده و الان به دهلاویه از شهر سوسنگرد و دشت آزادگان رسیدیم و راوی از رشادت ها و شجاعت های شهدا و مردم این منطقه که مورد حمله ی وحشیانه بعضی ها قرار گرفته بودند می گوید امیدوارم بتوانیم پیرو خط شهدا باشیم و به اسلام و انقلاب خدمت کنیم تا آمریکا نتواند به کشور عزیزمان و مردما ما آسیبی برساند و السلام من الله توفیق

شهید را هرگز

هر نامی رامی شود فراموش کرد ولی نام شهید را هرگز
 هر کسی رامی شود از یاد برد ولی شهید را هرگز
 هر خاطره ای رامی شود فراموش کرد ولی خاطره شهید را هرگز
 هر خطی رامی شود پاک کرد ولی خط شهید را هرگز
 هر گلی رامی شود بو کرد ولی گل شهید را هرگز
 هر دلی رامی شود قانع کرد اما دل سوخته شهید را هرگز
 هر یادمانی رامی شود از یاد برد اما یادمان شهدا را هرگز
 هر آتشی رامی شود خاموش کرد ولی آتش عشق شهید را هرگز
 هر راهی را ممکن است گم کرد اما راه شهید را هرگز
 شب و روز رامی شوند دید اما آثار خون شهید را هرگز
 خورشید رامی شود انکار کرد اما پرتو نور شهید را هرگز
 جای هر قدمی رامی شود پاک کرد اما قدم شهدا را به خیابان و کوچه شهر هرگز
 هر زیارتگاهی رامی شود نبوسید اما مزار شهدا را هرگز
 هر واژه ای را می شود شباهت آورد اما واژه شهید را هرگز

